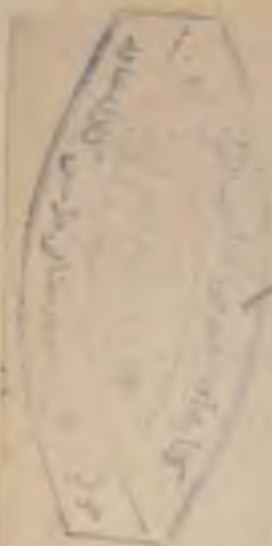


ms  
992

992



١٢٨١٢

سفر

هَذَا

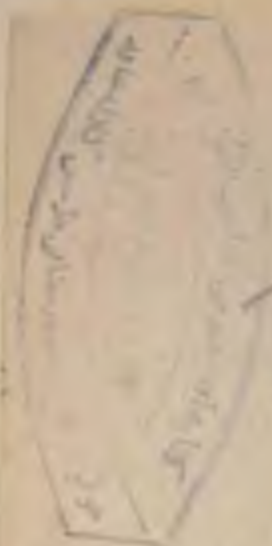
كِتَاب

مُسْتَطَابٌ غَاثٌ وَرَوَّاحٌ

لِلْمُحَقِّقِ الطُّوسِي

عَلِيٍّ

رَجَبُ الْمَرْجَبِ ن  
١٣٤٤ هـ



١٢٨١٢

سفر

هَذَا

كِتَاب

مُسْتَطَابٌ غَاثٌ وَرِجَا

لِلْمُحَقِّقِ الطُّوسِي

عَلِيٍّ

رَجَبُ الْمَرْجَبِ ن  
١٣٤٤ هـ



## کتاب اغاز و انجام

بسم الله الرحمن الرحيم

وَتَبَيَّنَ لَنَا نَزْعُ قُلُوبِنَا بَعْدَ ذِي هَدْيِنَا  
وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ  
الْوَهَّابُ إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا  
فِيهِ رِيبٌ شَكٍّ لَا يَخْلُفُ لِمُعَادٍ سُبَّاسِ  
آفرید کاریرا که آغاز همه از اوست و انجام  
همه با اوست بلکه خود همه او است و در او همه  
او که در میان خلقش آغاز و انجام خصوصاً

بر همه و ال او علیهم السلام و دوست خودی  
از محضر این ذکر الهام می شود که نبدی از آنچه  
سالکان راه آخرت مشاهده کرده اند از انجام  
کار آفرینش شبیه آنچه در کتاب مظهر است  
و در زبان اشعار و ادبیه علیهم السلام مذکور  
از احوال قیامت و بهشت و دوزخ و عین  
نبت کنند بر آن وجه که اهل نبش بین  
و دیده اند و ببینند نه بر آنچه که اهل دانش  
شاید بگفته بجز شود هر چند این الهام  
مذکور و بحکم آنکه هر چه هست نه بقیه هر  
و نه هر چه بقیه هر کس است تواند دید و نه آنچه  
تواند دانست و نه هر چه تواند دانست  
و نه هر چه که تواند دانست چه آنکه این چنین

## کتاب اغاز و انجام

بسم الله الرحمن الرحيم

وَتَبَيَّنَ لَنَا لِيُزْغَ قُلُوبَنَا بَعْدَ ذِي هَدًى  
وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ  
الْوَهَّابُ إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا  
فِيهِ رِثَاةٌ لَا يُخْلَفُ الْمَعَادُ سُبْحَانَ  
آفرید کاریرا که آغاز همه از اوست و انجام  
همه با اوست بلکه خود همه او است و در دوزخ  
او که در میان خلقند آغاز و انجام مخصوصا

بر محمد و آل او علیهم السلام و دوست و خویشی  
از محضر این تذکره الناس میزد که نبدی از آنچه  
سالکان راه آخرت مشاهده کرده اند از انجام  
کار آفرینش شبیه با آنچه در کتاب مظهر است  
و در زبان انبیاء و اولیاء علیهم السلام مذکور  
از احوال قیامت و بهشت و دوزخ و عین  
ثبت کنند بر آن وجه که اهل پیشین  
دیدند و بسینند بر آنچه که اهل دانش  
شاهد بگشتند بجز شود هر چند این کتاب  
مؤلف و محکم آنکه هر چه هست نه نصیب  
و نه هر چه نصیب هر کس است تواند دید و نه آنچه  
تواند دانست و نه هر چه تواند دانست  
و نه هر چه گوید تواند دانست چه آنکه این چنین



بود و سخن با اثر تواند بود و اگر دانستن تصور بود  
 گفتن با خستار تواند بود و اگر گفتن تصبیح بود  
 نوشتن تفریط و تبویح تواند بود و لکن التجربا  
 کما لمعابنه فکفت التجربا ذی الحان بالایشنا  
 اما چون خواطرش آن لغت بود چاره داشت  
 از اسعاف آنچه ممکن باشد پس اگر این تذکره  
 از آنچه مراد آن عزیز باشد قاصر آید باید که چون  
 تذکره واضح است نخواهد نفرماید و او دیگر متاع  
 بین رفعا عظمه و مطالعه کنند و غلی اگر بسته  
 اصلاح واجب شمرند و ما نوفعی الا بالله و  
 علیه توکلنا و الیه انیب ان هینا  
 تذکره من شاء اتخذ الی و به سببلا  
 و ما یساون الا ان یبشاء الله ان الله کان

علما حکما بدخل من بشاء و رحمة  
 و الظالمین اعد لهم عذابا الیما  
 اللهم اربنا الحق حقا و اوزقنا انیما  
 و اربنا الباطل باطلا و اوزقنا احیانا  
 و ادخلنا فی رحمتک یحیی المصطفین  
 من عبادک اقلت علی کاشف قدیر  
 و انت سبنا

وضع اساس این تذکره برست فضل اتفاق قیام  
 فضل اول در صفت او اخوت و ذکر سالکین  
 و اسباب اعراض مردم در اینجا از آن و آفات  
 اعراض فصل دوم در اشارت به سبب  
 فصل پنجم در اشاره به دو جهان و ذکر مراد  
 مردم در اینجا و آن جهان عبودیت و مباد و آمدن

برود و سخن با اثر تواند بود و اگر دانستن تصور بود  
گفتن با خستار تواند بود و اگر گفتن تصبیح بود  
نورستن تفریط و تبویح تواند بود و لکن التجربا  
کالمعاینه فکفت التجربا ذاکان بالایشنا  
اما چون خواطرش آن لغت بود چاره انداخت  
از اسراف آنچه ممکن باشد پس اگر این تذکره  
از آنچه مراد آن عزیز باشد قاصر آید باید که چون  
مذد واضح است نخواهد نفرماید و او دیگر متاع  
بین رفعا عظمه و سلاله کنند و غلی اگر بسینه  
اصلاح واجب شمرند و ما نوفعی الا بالله و  
علیه توکلنا و الیه انیب ان هینا  
تذکره فمن شاء اتخذنا الی و به سببنا  
و ما نشاؤن الا ان یبشاء الله ان الله کان

علما حکما بدخل من بشاء و رحمة  
و الظالمین اعد لهم عذابا الیما  
اللهم اربنا الحق حقا و اوزقنا انیما  
وارنا الباطل باطلا و اوزقنا احیانا  
و ادخلنا فی رحمتک یحیی المصطفین  
من عبادک اقل علی کاشف قدیر  
وانت سبحنا

وضع اساس این تذکره برست فضل اتفاق قیام  
فضل اول در صفت او اخوت و ذکر سالکین  
و اسباب اعراض مردم در اینجا از آن و آفات  
اعراض فصل دوم در اشارت به سببنا  
فصل پنجم در اشاره به سبب و جهان و ذکر مراد  
مردم در اینجا و آن جهان عبودیت و سعاد و آمدن



از لطرت اولی در سبب ن با تمام و ذکر ثب  
 و در هر روز قیامت فصل چهارم  
 در اشاره بکائنات و زمان آخرت فصل پنجم  
 در اشاره بجهنم فصل ششم در ذکر احوال و در  
 و کانی که در بعضی سلوک راه آخرت فصل  
 هفتم در اشاره بمرگ فصل هشتم در  
 بصایف اعمال و کرامت الکاظمین و زول لاکه  
 و شیاطین میکان و بدان فصل نهم در اشاره  
 بحساب و طبقات اهل حساب فصل دهم  
 در اشاره بوزن اعمال و ذکر سینه ان فصل  
 یازدهم در اشاره بطبی آسمانها فصل دوازدهم  
 در اشاره بنجات صورت و تبدیل زمین و آسمان  
 فصل پانزدهم در اشاره بحالهای جن و کائنات

بقامت پدید آید و حادث شود و وقت خلق  
 برصات فصل چهارم در اشاره به  
 بهشت و دوزخ فصل پنجم در اشاره بزبان  
 و دوزخ فصل شانزدهم در اشاره به یحیی  
 بهشت و آنچه در دوزخ باز دارند باشد فصل  
 هجدهم در اشاره بخازن بهشت و مالکین دوزخ  
 فصل نوزدهم در اشاره به رخت طوبی و رخت  
 زقوم فصل بیستم در اشاره به جور العین  
 فصل بیست و یکم در اشاره به ثواب و عقاب



از لطرت اولی در سبب ن با تمام و ذکر ثب  
 و در هر روز قیامت فصل چهارم  
 در اشاره بکائنات و زمان آخرت فصل پنجم  
 در اشاره بجهنم فصل ششم در ذکر احوال و در  
 و کانی که در بعضی سلوک راه آخرت فصل  
 هفتم در اشاره بمرگ فصل هشتم در  
 بصایف اعمال و کرامت الکاظمین و زول لاکه  
 و شیاطین میکان و بدان فصل نهم در اشاره  
 بحساب و طبقات اهل حساب فصل دهم  
 در اشاره بوزن اعمال و ذکر سینه ان فصل  
 یازدهم در اشاره بطبی آسمانها فصل دوازدهم  
 در اشاره بنجات صورت و تبدیل زمین و آسمان  
 فصل پانزدهم در اشاره بحالهای جن و کائنات

بقامت پدید آید و حادث شود و وقت خلق  
 برصات فصل چهارم در اشاره به  
 بهشت و دوزخ فصل پنجم در اشاره بزبان  
 و دوزخ فصل شانزدهم در اشاره به یحیی  
 بهشت و آنچه در دوزخ باز دارند باشد فصل  
 هجدهم در اشاره بخازن بهشت و مالکین دوزخ  
 فصل نوزدهم در اشاره به رخت طوبی و رخت  
 زقوم فصل بیستم در اشاره به کور العین  
 فصل بیست و یکم در اشاره به ثواب و عقاب

از نظرات اولی در سبب ن با بنجام و ذکر ثب  
 قند و زعفران قیامت فصل چهارم  
 در اشاره بکاف و زمان آخرت فصل پنجم  
 در اشاره بجهنم فصل ششم در ذکر احوال در  
 اکتی که در بعضی ملوک راه آخرت فصل  
 هفتم در اشاره بصرط فصل هشتم در ا  
 بصحایف اعمال و کرام الکاتبین و زوایا که  
 در شش طین میکان و بدان فصل نهم در اشاره  
 بحساب و طبقات ال حساب فصل دهم  
 در اشاره بوزن اعمال و ذکر مینه ان فصل  
 یازدهم در اشاره بطبی آسمانها فصل دوازدهم  
 در اشاره بتفاوت صور و تبدیل زمین و آسمان  
 فصل پانزدهم در اشاره بحالهای جنس که در

قیامت پدید آید و حادث شود و وقت خلق  
 بر قیامت فصل چهارم در اشاره بکاف  
 بشت و در ذبح فصل پنجم در اشاره بزبا  
 و در ذبح فصل شانزدهم در اشاره بکاف  
 بشت و آنچه در در ذبح باز از آن باشد فصل  
 هجدهم در اشاره بکاف بشت و مالک و در ذبح  
 فصل نوزدهم در اشاره بکاف بشت و طوبی و طیت  
 ز قوه فصل بیستم در اشاره بکاف بشت  
 فصل بیست و یکم در اشاره بکاف بشت و عقاب



در نظرات اولی در سبب ن با نجام و ذکر ثب  
 و در اشاره بیکان و زمان آخرت فصل پنجم  
 در اشاره بجهت فصل ششم در ذکر احوال  
 و کسبی که در بعضی ملوک راه آخرت فصل  
 هفتم در اشاره بضرر فصل هشتم در  
 بصحایف اعمال و کرام الکاتبین و زوایا که  
 در ایشان طبع نبیکان و بدان فصل نهم در اشاره  
 بحساب و طبقات ال حساب فصل دهم  
 در اشاره بوزن اعمال و ذکر مسیبه ان فصل  
 یازدهم در اشاره بطبی آسمانها فصل دوازدهم  
 در اشاره بتفاوت صور و تبدیل زمین و آسمان  
 فصل پانزدهم در اشاره بحالهای جنس که در

بقیاست پدید آید و حادث شود و در وقت خلق  
 برصات فصل چهارم در اشاره به  
 بشت و در ذبح فصل پنجم در اشاره به  
 و در ذبح فصل شانزدهم در اشاره به  
 بشت و آنچه در و در ذبح باز از آن باشد فصل  
 هجدهم در اشاره به نماز و بشت و مالک و در  
 فصل نوزدهم در اشاره به رخت و حلی و خشت  
 زوایا فصل بیستم در اشاره به بکار الهی  
 فصل بیست و یکم در اشاره به بواب و عقاب

بسم الله الرحمن الرحيم  
 فصل اول در صفت راه آخرت و ذکر سالکانش  
 و اسباب اعراض مردم از آن و آفات اعراض  
 بدانکه راه آخرت ظاهر است در راه بر آن بسته  
 در تنهایی راه کمخوف و سادگوش آسان و لیکن  
 مردم از آن بفرستند و کاتبین من ابدی فی  
 السموات و الارض یمرقون علیها و هم  
 عنها مغیر ضنون اما سبب آسانی ملوک  
 آنست که راه همان راهست که مردم از آنجا  
 آمده اند پس آنچه دیدیمت یکبار دیده اند و آنچه

شبنده فی است یکبار شبنده و لیکن فراموش  
 کرده اند و لقد عهدنا الی ادم من  
 قبل ان یمنی و لم یجد له عزما و در این  
 میگویند ارجعوا و اذکفنا لعلوا و اذ  
 در قسم اوستی از آن بازده است که چشمتی که  
 بان چشم دیده است و کوشی که بان کوشش شده  
 و اینکند تا عاشق با نجا رسیده است که دان  
 ندعهم الی الله لا یعموا و مرهم  
 یظنون الی البک و هم لا یبصر و ان  
 چه اگر شبنده ی شبنده اول بار کردی کلا  
 انما تذکرو قمن شاء ذکر و اگر بدی  
 دیده اول شناختی من نظر اغتبر و من اغتبر  
 عرف و اول الذین معرفت و اما سبب



بسم الله الرحمن الرحيم  
 فصل اول در صفت راه آخرت و ذکر سالکانش  
 و اسباب اعراض مردم از آن و آفات اعراض  
 بدانکه راه آخرت ظاهر است در راه بر آن بسته  
 در تنهایی راه کمخوف و سادگوش آسان و لیکن  
 مردم از آن بفرستند و کاتبین من ابدی فی  
 السموات و الارض یمرقون علیها و هم  
 عنها مغیر ضنون اما سبب آسانی ملوک  
 آنست که راه همان راهست که مردم از آنجا  
 آمده اند پس آنچه دیدیمت یکبار دیده اند و آنچه

شبنده فی است یکبار شبنده و لیکن فراموش  
 کرده اند و لقد عهدنا الی ادم من  
 قبل فسی و لم یجد له عزما و در این  
 میگویند ارجعوا و اذکفنا لیسوا و اذ  
 در قسم اوستی از آن بازده است که چشمتی که  
 بان چشم دیده است و کوشی که بان کوشش شده  
 و اینکند تا عاشق با نجا رسیده است که دان  
 ندعهم الی الله لا یعموا و مرهم  
 یظفرون الیک و هم لا یضرون  
 چه اگر شبنده ی شبنده اول بار کردی کلا  
 انما تذکرو قمن شاء ذکر و اگر بدی  
 دیده اول شناختی من نظر اغتبر و من اغتبر  
 عرف و اول الذین معرفت و اما سبب

۱۰  
رجبیه است چنانکه گفته اند دُونَ سَاءِ  
الشَّيْطَانِ ثَلَاثَةٌ اَوَّلُ ثَوَابٍ طَبِيعِ  
مَاتَهُ شَوْتٌ وَغَضَبٌ وَتَوَابِعُ آن از حَال  
وَجَاءَ وَغَيْرَ آن نِيْلَكَ لَدَا اِلَا خِرَةُ  
يَجْعَلُهَا لِلَّذِيْنَ لَا يُرِيدُوْنَ عُلُوًّا فِي  
الْاَرْضِ وَلَا فِتْنَةً اَوَّالِ الْعَاقِبَةِ لِلْمُتَّقِيْنَ  
وَدَمٌ وَسَادَسٌ عَادَاتِ مَاتَهُ تَوْبَةٌ قُرْآنًا  
وَتَرْبِيَاتِ اَعْمَالِ غَيْرِ صَالِحٍ سَبَبِ خِيَالِ  
فَاسِدَةٍ وَاَوَّلَامِ كَاذِبَةٍ وَفَوَازِمِ آن از اخلاق  
زَوِيْدَةٍ وَكَلَامِ زَمِيْمَةٍ فَلِهَذَا نَبَّيْتُكُمْ  
بِاِلَّاخَرِيْنَ اَعْمَالِ الَّذِيْنَ ضَلَّ سَبْعُهُمْ  
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُوْنَ اَنَّهُمْ  
يَحْسَبُوْنَ صُنْعًا سَيِّئًا نَدَا مِنْ اَمَلِهِ

۱۱  
تسابت غولان آدمی بگیرد عقیده جان عالم  
آسا و اجابت استخوان و استخوانی طبع  
انسان و جن و فرود شدن مجمع و بیست  
ایشان دَنَبًا اَوْ نَا الدِّينِ اخْتِلَافِ  
الْحَيَاةِ وَالْاٰثِرِ يَجْعَلُهَا مَحْتِ اَقْدَامِ  
لِيَكُوْنَا مِنَ الْاَسْفَلِيْنَ وَثَمَرَةُ اَرْضِ سَكْرِ  
اَبْجَانِ وَثَمَرَاتِ جَاوِدِ اِلَى اَشَدِّ دَمْنِ  
اَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِيْ فَاِنَّ لَهُ مَعْبُدَةً تُنْكِرُ  
وَتَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اَعْمٰى قَالَ رَبِّ  
لَوْ حَشَرْتَنِيْ اَعْمٰى لَقَدْ كُنْتُ بَصِيْرًا اَلَا  
كَذَلِكَ اَنْتَ اَبَا تُنَافِقِيْنَهُمَا وَكَذَلِكَ  
الْيَوْمَ تُنْكِرُنِيْ وَكَمْ مِثْلُكَ يَكُوْنُ  
اَلَمْ كَسَى نَزْدُ خَدَايَا مَنِيْ اَسَدٌ وَكُورِي



۱۰  
 رَجَبَاتٍ خَالِ كُنْتُمْ اَنْزِلُوا  
 الْبَاطِلُ نَكْتُهُ اَنْزِلُوا  
 مَاتُ شُوتْ وَغُفْبَ وَتَوَابِعْ اَنْ اَرْجَالُ  
 وَجَاهُ وَغُفْبَ اَنْ نِيْلَكَ اَلْذَاوَالَا اَرْجُو  
 بَحْلُهُ اَلَّذِيْنَ لَا يَرْبُدُوْنَ عُلُوْا اِنِّي  
 اَلْاَرْضُ وَلا فُسَادًا وَالعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِيْنَ  
 وَهُمْ مَسَاوِسْ عَادَاتٍ مَاتُ تَوَابِعْ قُرْآنُ  
 وَرَجَبَاتٍ اَعْمَالُ غَيْرِ صَالِحٍ خَالِ كُنْتُمْ  
 فَاسِدٌ وَاَوْدَامُ كَاذِبٌ وَفَوَازِمُ اَنْ اَرْجَالُ  
 رَزِيْدٌ وَفُلُكُتْ رَسِيْدٌ فَلَمْ يَكُنْ نَبِيْلُكُمْ  
 مَا اَلْاَخْتَرِيْنَ اَعْمَالًا اَلَّذِيْنَ ضَلَّ سَبِيْلُهُمْ  
 فِي الْيَحْيَى الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْبَبُوْنَ اَهْلَهُ  
 يَحْبَبُوْنَ صُنْعًا سَيِّئًا اَوْ اَمْرًا اَشَدَّ





۱۱۶  
بروضع کور می راست قَائِلًا لَا تَعْلَمُ  
الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْلَمُ الْعُلُوبُ الَّتِي  
فِي الضُّدُورِ وَأَنْزَامِ رَأَيْتَ خَمَّ رَمَحٍ  
وَبَيْنَ خَمِّهِ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ بَدَلٌ  
طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ كَلَابِدٌ وَانْ  
عَلَى قُلُوبِهِمْ وَابْنُ ثَابِتٍ رَأَيْتَ كُورِ  
بِشْرٍ دَرِيتَ بِحَبَابِ زُرْكَتِهِ كَلَابِدٌ إِيَّاهُمْ  
عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمْ يَجُوبُوا وَكَرِهَتْ  
أَعْيُنُ أَنْتَ كَمْ بَشِيرُكَ أَنْ كَمْ دَانِ إِيَّاهُ  
وَرَزْمُهُ رَأْسُ بَرٍّ إِيَّاهُ مَجْمُوعُهُ

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْجَوِّ وَالْذُّنْبِ وَهُمْ  
عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ وَثَابِتٌ إِيَّاهُ  
بِخُرُوجَاتٍ نَعْمَةً إِيَّاهُ وَإِنْ نَطَعَ أَكْثَرُ

۲  
مَنْ فِي الْأَوَّلِ يُفْضِلُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ  
إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ  
بِسَبِيلِ عَالِمٍ عَمَلُكَ خَيْرٌ عَصَامٍ مِنْ أَلَمِ  
كَوْاعِظِهِمْ وَاجْتِبَالِ اللَّهِ جَمِيعًا وَنَكَمِ  
خَيْرِ عَمَلَاتٍ تَامَاتِ أَوَّلُ كَمْ وَتَمَّتْ كَلِمَتُهُ  
وَبَيْنَ صِدْقَةٍ وَوَعْدَةٍ لَا مَبْدَلَ لِكَلِمَاتِهِ  
وَكَفَى بِوَيْلِكَ مَا رَدَّ وَنَصِيرًا **فصل**  
**در اشارت بهدرو سعاد و آدن از**  
**فطرت اولی در سیدن به بنام مذکور شد**  
**در روز نبات بهد فطرت اولی است و سعاد**  
**عرب آن فطرت قافیه و جهل للدين**  
**حقيقا فطره الله التي فطر الناس عليها**  
**لا يشك من ذلك الله ذلك الدين القيم**

در اول خدا بود و هیچ نبود گمان الله و کفر  
 بگانی معه شئی پس حقی را از نیست هست  
 کرد ایند و قد خلقت من قبل و کفر  
 نك تسبیحا در آخر خلق نیست شود و خداست  
 نیست و هست بهانه کُلُّ مَنْ عَلَّمَهَا فَإِنْ  
 دَبَّحْنِي دَحْبَهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ  
 پس خیال که هست شدن خلق بعد از نیستی سببه  
 خلق است نیست شدن بعد از هستی سادگان  
 باشد چه آمدن و رفتن چون مقابل یکدیگرند  
 هر یکی معین دیگری تواند بود و کما بعد ازا  
 اذَلْ خَلِيقَ نَفْسُ بَدَاهُ و از اینجا است که بحکم  
 بعد از خدا بگوید و خلق جواب دهند اَللّٰهُ  
 بِرَبِّكُمْ فَالْوَا بَلٰی و بحکم سادگان بگوید

و همه خدا جواب دهد لِيَوْمِ الْمَلِكِ الْيَوْمُ فِيهِ  
 الْوَاحِدِ الْقَهْمُ وَ حَسْبُ حَرْبٍ بِذَلِكَ الرِّضَا  
 و جود یافتند و بودند پس هست شدند با حق  
 و جود بخدا می سپارند حَاقَّ إِلَى رَبِّكَ  
 الرُّجْعِي بِرَبِّ نَفْسٍ تُكَلِّمُكَ مَا لَكَ  
 إِلَّا وَجْهٌ حَيْثُ الْمُبْدَى وَالْهَيْثُ الْمُنْتَهَى  
 یعنی اول هستی است که آدم در اینجا بود  
 اشكر انك قد رزقتك الجنة و هستی بعد از  
 نیستی آمدن بدنی است اَصْبَلُوا مِنْهَا حَيًّا  
 و نیستی دوم که قیام در وجود است یعنی است  
 که سادگان بعد از هستی رجوعی الی ربك و از  
 مَرَضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي  
 جَنَّةَ آدَمَ از نیست بدنی تا بعد از کمال

در اول خدا بود و هیچ نبود کما قال الله و کذ  
 بکن معه شیء پس حقی را از نیست است  
 کرد ایند و قد خلقت من قبل و کذ  
 نك تسبیحا در آخر خلق نیست شود و خداست  
 نیست و نیست بهانه کُلُّ مَنْ عَلَّمْنَا فَاِیْنَ  
 دَسَّیْجُ دَحْیَه وَ تَبَیْکَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْاِکْرَامِ  
 پس خیال که نیست شدن خلق بعد از نیستی سببه  
 خلق است نیست شدن بعد از نیستی سادگان  
 باشد چه آمدن و رفتن چون مقابل یکدیگرند  
 سبب یکی معین دیگری تواند بود و کما بعد ازا  
 اذَلْ خَلِیْقَ نَفْسُ بَدَءَ و از اینجا است که بحکم  
 بعد از خدا بگوید و خلق جواب دهند اَللّٰهُ  
 یَرْبُّکُمْ فَالْوَاَقِلِی و بحکم سادگان بگوید

و همه خدا جواب دهد لَیْسَ الْمَلِکَ الْیَوْمَ فِی  
 الْوَاَحِدِ الْقَهْمُ و حقی چون باطل از خدا  
 وجود یافته اند و بودند پس نیست شدند با  
 وجود بخدا می سپارند حَاقَّ الْوَقْتُ  
 الرَّجْعِی پس نیست شود کُلُّ شَیْءٍ مَّا لَکَ  
 اِلَّا وَجْهٌ حَیْثُ الْمَبْدُ و الهیه المُنْتَهَی  
 نیستی اول نیستی است که آدم در اینجا بود  
 اَسْکَرَانَتْ و رَوْحُکَ الْجَنَّةِ و نیستی بعد  
 نیستی آمدن بدنی است اَصْبَحُوا مِنْهَا حَبِیثًا  
 و نیستی دوم که قیام در وجود است نیستی است  
 که سادگان است لِرُجْعِی اِلَی سَبَابِ رَافِعِ  
 مَرَضِیَّه فَاذْ خَلِی فِی عِبَادِی و از خلق  
 جتنی آمدن از نیست بدنیان و بعد از کمال



بنقصان است و ثقیف شدن از فطرت اولی  
 و اما محال بود در خلق از خالق بجز به سبطی  
 نواز بود و نشستن از دنیا بیست تو چه اند  
 نقصان محال است در رسیدن به فطرت اولی  
 و اما محال در جوع خلق با خالق حبسه را این نشن  
 صورت نبندد الله یبیدنه الخلق ثم  
 یبیدنه ثم الیه یرجعون پس اول روز  
 و سبط است و دوم مسجوع و صدور اول  
 اقول نور است و دوم طلوع نور الله یور  
 السموات والارض با سبب عبارت از  
 مبدء رب کرده و آن شب قدر است و  
 عبارت از معاد بر روز و آن روز قیامت است  
 شب قدر تنزل الملائکه و الروح فیها

باید از دینیم من کمال آفریدند و در روز قیامت  
 یبعث الملائکه و الروح الیه فی یوم  
 کان میقداره خمین الف سنه و چون  
 کمال مبدء و معاد است بمبدأ کمال شب  
 بر روز کمال و در معاد و کمال ما بهال پس اگر  
 مبدء و شب قدر است معاد و قیامت است  
 و اگر شب قدر است معاد و قیامت است  
 آخر من الف شهر روز قیامت سنت سال  
 دارد و مبدء بر الامر من السماء الی الارض  
 ثم یبعث الیه فی یوم کان میقداره  
 خمین الف سنه و بوجهی اگر مبدء و روز  
 سنت دارد و آخرت طینده ادم بیگانه است  
 صباخا معاد سنت سال دارد و معاینه

بنقصان است و ثقیف شدن از فطرت اولی  
 و اما محال بود در خلق از خالق بجز به سبطی  
 نواز بود و نشستن از دنیا بیست تو چه اند  
 نقصان محال است در رسیدن به فطرت اولی  
 و اما محال در جوع خلق با خالق حبسه را این نشن  
 صورت نبندد الله یبیدنه الخلق ثم  
 یبیدنه ثم الیه یرجعون پس اول روز  
 و سبط است و در هم سه وج و صدور اول  
 اقول نور است و در هم طلوع نور الله یور  
 السموات و الارض با سبب عبارت از  
 مبدء رب کرده و آن شب قدر است و  
 عبارت از معاد بر روز و آن روز قیامت است  
 شب قدر تنزل الملائکه و الروح فیها

باید از دینیم من کمال آفرید سلام و در روز قیامت  
 یبعث الملائکه و الروح الیه فی یوم  
 کان میفنداره خمین الف سنه و چون  
 کمال مبدء و معاد است بمبدأ کمال شب  
 بر روز و کمال روز بهاء و کمال ماه بهال پس اگر  
 مبدء شب قدر است معاد و زیات است  
 و اگر شب قدر است بهاء دارد لیلک الفید  
 آخر من الف شهر روز قیامت سنت سال  
 دارد و مبدء بر الامر من السماء الی الارض  
 ثم یبعث الیه فی یوم کان میفنداره  
 خمین الف سنه و بوجهی اگر مبدء بر روز  
 سنت دارد و آخرت طینده ادم بیگانه تعیین  
 صباحا معاد سنت بال دارد و معاین

الْفَتَنِينَ اَرْبَعُونَ عَامًا وَاَكْرَبُ قَدَرٍ  
 بِرَبِّهِمْ رَاهُ تَقْصِيلٍ دَارِدِ لِهَئِلِكَ الْعَمَلُ وَ  
 خَيْرٌ مِنَ الْفِتَنِ تَهْلِيهِ رُزْ قِيَامَتٍ بَعْدَ نَجَاةٍ  
 بِرِزَالِ سَالِ اسْتِ فِي بَوَيْرِ كَانِ مَقْدَاوُهُ  
 خَيْرٌ مِنَ الْفِتَنِ تَهْلِيهِ فَاَصْبِرْ صَبْرًا جَبِيلًا  
 مَرِيحِي كِهْ مَرْدِ سَبْدِ رَا سْتِ دِ صَا حِبِ تَرْ لِ صَا  
 غُوبِ كِهْ مَوْضِعِ اَوَّلِ نُوْرٍ بَا شُدِ وَ مَا كُنْتُ  
 بِجَانِبِ الْعَرْشِ اِذِ قَضَدْنَا اِلَى مُوسَى  
 اَلَا مَرَاوَلْ مَا كَتَبَ اللهُ اَعَالَى التَّوْرَةِ  
 وَ عِيسَى كِهْ مَرْدِ سَادَاتِ دِ صَا حِبِ اَوَّلِ صَا حِبِ  
 شَرْقِ اسْتِ كِهْ مَوْضِعِ طُلُوعِ نُوْرٍ بَا شُدِ وَ اَذْكُرْ  
 فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ اِذِ اسْتَبَدَّتْ مِنْ اَهْلِهَا  
 مَكَانًا سَرِيحًا وَ اِنَّهُ لَعَلِمٌ لِلنَّاسِ عَجَبٌ

صَلَّى اَنْ عَلَيْهِ وَاَلَهُ كِهْ جَامِعِ سَهْمِ دِ اسْتِ بَرِي  
 مَوْضِعِ اسْتِ دِ سَوْحِي اَزِ بَرْدِ وِ شَرَا اَ جَامِعِ عِلْمِ  
 اِيْنِكُمْ هِمَّ دِ سَبْدِ سَهْمِ لَقِي دَارِدِ كِهْ كُنْتُ نَبِيًّا  
 وَ اَدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ وَ لِكُلِّ نَفْسٍ جَوْشَنُ  
 وَ جَوْشَنُ الْخَلْقِ مُتَّحِدٌ دِ سَهْمِ دِ سَادِ مَرْمِي  
 كِهْ نَفْسِ رُزْ قِيَامَتِ اِذِ حُرْتُ شَفَا عَنِي  
 لِهَئِلِكَ الْكِتَابُ مِنْ اَمْنِي دِ اَنِ مَوْضِعِ عِلْمِ  
 اَنَّهُ اَزْ وَ سَطِ عَالَمِ رُوحِي مَغْرِبِ اِيْدِ كِرْدِ رُوحِي  
 بَعْدِ سَوْحِي بَا شُدِ دِ شَرْقِ بَا قِبَلِ عِيسَى دِ بِيَانِ  
 دِ رُوحِ بَعْدِ خُرُوجِ مَحْمَدٍ بَا شُدِ مَا بَيْنَ  
 الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ اِيْنَلَقِي دِ اَنَّهُ اَزْ سَهْمِ دِ رُوحِ  
 عِلْمِ اَنَّهُ لَا شَرِيْقَ لَهُ وَ لَا غَرْبَ لَهُ اِنَّ  
 فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ



الْفَتَنَيْنِ اَرْبَعُونَ عَامًا وَاَكْرَبُ قَدَرٍ  
 بِرَبِّهِمَا مَا تَقِيلُ دَارُهُ لِهَئِلِكَ الْعَذَابُ  
 خَيْرٌ مِنَ الْفِتَنِ تَقَرَّرَ رُزْ قِيَامَتٍ بِقَدَرِ نَجَاةٍ  
 بِرِزَالِ سَالِاتٍ فِي بَوَاقِي كَانِ مَقْدَاوُهُ  
 خَيْرٌ مِنَ الْفِتَنِ تَقَرَّرَ فَاَصْبَحَ خَيْرًا جَمِلاً  
 مَرِيحٍ كَمَا مَرَدَّ سَبَدٍ رَاسٍ وَصَاحِبِ تَرْتِلِ مَآبٍ  
 غُرْبٍ كَمَا مَوْضِعِ اَوَّلِ نَوْبٍ بَاشِدٍ وَفَمَا كُنْتُ  
 بِجَانِبِ الْغَرْبِ اِذْ قَضَيْتُنَا اِلَى مُوسَى  
 اَلَا مَرَاوِلُ مَا كَتَبَ اللهُ اَعَالَى التَّوْرَةِ  
 وَصِيحٍ كَمَا مَرَدَّ سَادَاتٍ وَصَاحِبِ اَوَّلِ مَآبٍ  
 شَرْقٍ اَسْتَكْرَمَ طُلُوعِ نَوْبٍ بَاشِدٍ وَاذْكُرْ  
 فِي الْكِتَابِ مَرَمٍ اِذْ اَنْتَبَهَتْ مِنْ اَهْلِهَا  
 مَكَانَا سَرَفَتَا وَآتَتْ لَعَلِّمَ لِلنَّاسِ حِكْمَةً

صَلَّى اَنْزَلَهُ وَآلَهُ كَمَا جَامِعِ سَبَدٍ وَدَاوَتِ بَحْرٍ  
 مَرَدَّ سَادَاتٍ وَصَاحِبِ اَوَّلِ مَآبٍ  
 اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ  
 وَادِّمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ وَلِيُكَلِّمُنِي جُودُ  
 وَجُودُ الْخَلْقِ مُتَّحِدٍ وَهَسَمُ مَرَدَّ سَادَاتٍ  
 كَرِيحٍ وَرُزْ قِيَامَتٍ اِذْ حُرْتُ شَفَا عَنِي  
 لِيَا هَذَا الْكِتَابُ مِنْ اَمْنِي وَنَا مَرَدَّ سَادَاتٍ  
 اَنْزَلَهُ اَوْسَطُ عَالَمِ رُودِ مَغْرِبِ اِبْدِ كَرَامِ  
 بَعْدَ سَرِيحِ بَاشِدٍ وَبَشَرِ قِيَامَتِ صَبِيحِ  
 رُودِ مَغْرِبِ خَيْرِ مَرَدَّ سَادَاتٍ  
 الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ اِنْ يَلْبَسُ اَنَا اَرْسَبُ رُودِ  
 بَكْمِ اَنْزَلَهُ لَاشْرَافَتِهِ وَلاَ غَرْبَتِهِ  
 فِي ذَلِكَ الْاَبَابِ لِيَوْمِ نَبْذِ الْكَافِرِينَ

الْقَوْمَيْنِ اَرْبَعُونَ عَامًا وَاَكْرَبُ قَدْرٍ  
 بِرَبِّهِمَا تَقِيْلُ وَاَرَادَ لِبَلَدِهِ الْعَذَابَ  
 خَيْرٌ مِنَ الْفَيْ تَهْرُ روز قیامت بقدر پناه  
 هزار سال است فی یومیر کما ن مِقْدَارُهُ  
 خَمْسِينَ اَلْفَ سَنَةٍ فَاَصْبِرْ صَبْرًا جَمِيْلًا  
 روسی که مرد مسد است و صاحب تزل صاحب  
 غربت که موضع اول نور باشد و ما کنت  
 بِجَانِبِ الْعَرْشِ اِذْ قَضَيْنَا اِلَى مُوسٰى  
 الْاَمْرَ اَوَّلَ مَا كَتَبَ اللهُ اَعْلٰی التَّوْرَةِ  
 و میس که مرد ساد است و صاحب اویل صاحب  
 شرق است که موضع طلوع نور باشد و اذ کما  
 فِی الْكِتَابِ مَرْمٍ اِذَا نَسْتَبَدَّتْ مِنْ اَهْلِهَا  
 مَكَانًا مَرْفُوعًا وَاِنَّهُ لَعَلِمٌ لِلنَّاسِ

صَلٰى اَرْبَعَةً وَاَلْفَ مَرَّةٍ هُوَ اَمْرٌ  
 مُنَوَّلٌ اَمْرٌ دُوْجِی از هر دو هزار و چهار  
 هشتاد و نه در سید ستر حق دارد که کُنْتُ بَنِيْنَ  
 وَاَدْمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ وَ لِيَكُنِّيْ جَوْهَرًا  
 وَ جَوْهَرُ الْخَالِقِ مُتَّحِدٌ و بِسْمِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ  
 که یمن روز قیامت اِذْ حَرَفْتُ شَفَا عَنِّيْ  
 لَا اَمَلًا لِّكَ بَارِئٌ مِّنْ اَمْنِيْ وَاَنَا مُنَوَّلٌ  
 اَمْرٌ از وسط عالم روی مغرب اید کرد روی  
 قبله روسی باشد و بشرق با قبله صبی و بیان  
 هر دو را عتبد حضرت محمد باشد مَا بَيْنَ  
 الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ اِيْلَيْنِيْ وَاَنَا اَمْرٌ  
 بَكْمُ اَمْرٌ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ اِنْ  
 فِیْ ذٰلِكَ لَا اَبَاطَ لِيَوْمٍ يَّتَخَفُونَ

الْقَوْمَيْنِ اَرْبَعُونَ عَامًا وَاَكْرَبُ قَدَرٍ  
 بِرَبِّهِمَا تَقِيْلُ وَاَرَادَ لِبَلَدِهِ الْعَذَابَ  
 خَيْرٌ مِنَ الْيَوْمِ تَهْرُورُ قِيَامَتِ قَدَرِ نَجَاهِ  
 هَذَا سَالِةٌ فِي يَوْمٍ كَانَ مَقْدَارُهُ  
 خَمْسِينَ اَلْفَ سَنَةٍ فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيْلًا  
 مَرِيءٌ كَمَا مَرَّ بِكَ هَذَا وَصَاحِبُ تَرْجَمَةٍ  
 غَرِبَتْ كَمَا مَرَّ بِكَ هَذَا وَنُورٌ بَاشَدَ وَنَافِثَةٌ  
 بِجَانِبِ الْعَرْشِ اِذَا مَقْدُنَا اِلَى مُوَسَّى  
 الْاَمْرَ اَوَّلَ مَا كَتَبَ اللهُ اَعْلَى التَّوْرَةِ  
 وَصِيءٌ كَمَا مَرَّ بِكَ هَذَا وَصَاحِبُ اَوَّلِ صَاحِبِ  
 شَرْقِ اسْتَكْرَامِ طُلُوعِ نُوْرٍ بَاشَدَ وَادْكُ  
 فِي الْكِبَابِ مَرَّيْمَ اِذَا نَسَبَتْ مِنْ اَهْلِهَا  
 مَكَانًا مَرَّيْمَ وَانَّهُ لَعَلِّمٌ لِلنَّاسِ حِكْمًا

صَلَّى اَرْبَعِينَ عَامًا وَادْكُ كَمَا مَرَّ بِكَ هَذَا  
 وَنُورٌ بَاشَدَ وَنَافِثَةٌ بِجَانِبِ الْعَرْشِ  
 اِذَا مَقْدُنَا اِلَى مُوَسَّى الْاَمْرَ اَوَّلَ مَا  
 كَتَبَ اللهُ اَعْلَى التَّوْرَةِ وَصِيءٌ كَمَا  
 مَرَّ بِكَ هَذَا وَصَاحِبُ اَوَّلِ صَاحِبِ  
 شَرْقِ اسْتَكْرَامِ طُلُوعِ نُوْرٍ بَاشَدَ  
 وَادْكُ فِي الْكِبَابِ مَرَّيْمَ اِذَا نَسَبَتْ  
 مِنْ اَهْلِهَا مَكَانًا مَرَّيْمَ وَانَّهُ  
 لَعَلِّمٌ لِلنَّاسِ حِكْمًا



## فصل ششم

بر اشارت سبزه در جهان و ذکر مراتب مردم  
در این جهان و آن جهان حسیه ابتیالی را بحکم  
آنگاه اول و آخر است و دو عالم است یکی دنیا  
و یکی آخرت یکی این جهان و دیگری آن جهان که  
اینجه را آن سادات است و بحکم آنکه ظاهر است  
و باطن و دو عالم است یکی عالم حسی و دیگری  
عالم امر یکی عالم ملک و یکی عالم ملکوت یکی عالم  
غیب و یکی عالم شهادت که این محسوس است  
و آن معقول و خلق را چون گذر بر این عالمها است  
از دنیا با آخرت و از اینجهان با آنجهان و از حسی با  
و از ملک به ملکوت و از غیب به شهادت و حق ضرورت  
و اینجهان را بهین سبب فرستاده اند تا ایشانرا

از عالمی به عالمی فرستاده چنانکه کتب مقرر بر آن  
مقرر است پس موت نبی با نباست و نباء  
آن حالت که خلق با آنجا میسرند و عتق  
بیشاثلون عینه النباء العظیم الذی  
ثم فیهم یختلفون حسی و دنیا و رزق  
و برزخ سدیدت ظلماتی میان صید و سعاد  
توسط مین و و از اینجهت بر روح الی بقوم  
یبعثون و اینجا بعضی خفته اند و بعضی مرده  
خفتگان حکم آنکه الناس نیام فابدا امانوا  
انتهوا الذین اخلصوا و مردگان بحکم آنکه  
اموات غیر احیاء و ما انت بمسمع من  
فی القبور و مسد که از این زمین برداشته  
برخواست و قیامت برخواستن بود من مات

## فصل ششم

بر اشارت سبزه در جهان و ذکر مراتب مردم  
در این جهان و آن جهان حسیه ابتعالی را بحکم  
آنگاه اول و آخر است و دو عالم است یکی دنیا  
و یکی آخرت یکی این جهان و دیگری آن جهان که  
اینجه را آن سادات است و بحکم آنکه ظاهر است  
و باطن و دو عالم است یکی عالم حسی و دیگری  
عالم امر یکی عالم ملک و یکی عالم ملکوت یکی عالم  
غیب و یکی عالم شهادت که این محسوس است  
و آن معقول و خلق را چون گذر بر این عالمها است  
از دنیا با آخرت و از اینجهان با آنجهان و از حسی با  
و از ملک به ملکوت و از غیب به شهادت و حق ضرورت  
و اینجهان را بهین سبب فرستاده اند تا ایشانرا

از عالمی به عالمی خواسته چنانکه کتب مقرر بر آن  
مقرر است پس موت نبی با نباست و نباء  
آن حالت که خلق با آنجا میسرند و عتق  
بیشاثلون عینه النباء العظیم الذی  
ثم فیہ یختلفون حسی و دنیا و رزق  
و برزخ سدیدت ظلماتی میان صید و سعاد  
توسط مین و وایحیه بر روح الی یوم  
یبعثون و اینجا بعضی خفته اند و بعضی مرده  
خفتگان حکم آنکه الناس نیام فابدا ما نوا  
انتهوا الدنیا حله و مردگان بحکم آنکه  
اموات غیر احیاء و ما انت بمسمع من  
فی القبور و مسد که از این زمین برداشته  
برخواست و قیامت برخواستن بود من مات

فَقَدْ نَفَسَتْ فَيَا مَنَّهُ فَإِذَا مَا فَوُا ابْنَهُمَا  
 و میگویند برکت و در برکت کی از او می شود  
 قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا و دیگری طبعی اینها نگویند  
 بَدَنُكَ كُفُّ الْمَوْتِ همه که برکت ازادی  
 میرد بزند کی جادو پیونده شود مَنِّ بِالْإِزَادَةِ  
 نَحْيَ بِالطَّبَعَةِ همه که برکت طبعی میرد  
 در ملک جادو نمی افتد وَ بَدَلُ لِمَنْ اُتْبِنَهُ  
 بَعْدَ الْمَوْتِ سر قیامت سر می بین برزاست  
 بسیار در غمت گرفت آن نداده اند چه شبها  
 اصحاب شربت اند و اصحاب قیامت دیگر نهند  
 إِنَّمَا أَنْتَ مُسَيِّدُ زَوْجِكَ فَوَيْهَانِ  
 و همه عملی در طلب و آل که تفریب قیامت هستند  
 که انا و الشاعه کما تبين غالت فبنا سبوت

كَيْ تَسْلُوَنَا عَنْ لَشَاخَةِ أَثَانٍ مَرْسِيهَا  
 فَبِمَا أَنْتَ مِنْ ذِكْرِنَا إِلَى ذَبَابِكَ  
 مَسْمُومِنَا إِنَّمَا أَنْتَ مُسَيِّدُ زَوْجِكَ فَوَيْهَانِ  
 قیامت روز قیامت و شربت روز عمل الهی  
 حَمَلُ يَدَا ثَوَابٍ غَدَا ثَوَابٍ يَدَا عَمَلٍ سَبِيحٍ  
 در روز قیامت که آن باشند نكف إذا  
 جِنَانِ مِنْ كَيْلِ اَمْنٍ يَسْمَعُونَ وَ جِنَانِ يَلْتَمِسُونَ  
 حَقْلُ هُوَلَاءِ تَسْمَعُونَ حَاكِرِ قِيَامَتِ دُكْرَاتِ  
 وَ جَعَى بِالْبَيْتَيْنِ وَالْهَدَاةِ يَوْحَى تَتَمِيمِ  
 بِالْحَقِّ شَرِيفِ رَابِتِ اِنْشَاءِ كَرْدَانِ  
 در قیامت مقصد صاحب شربت مضرب  
 مَا أَدْرِي مَا يَفْعَلُ بِي وَلَا يَكُونُ حَقْلُ  
 ساکنانند و آثری از مقصد بیا لک ز صه



فَقَدْ نَسِيتُ فِيمَا مَنَنْتَ فَإِذَا مَا فَوَّضْتُ إِلَيْهَا  
 و میگویند برکت و در برکت کی را اونی موقوف  
 قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا وَ دُکْرِی طَبِیْعِی اِنْ تَمَّا لَكُمْ فَو  
 بَدُوْكُمْ كُفُّوا الْمَوْتُ بِسَبَبِ كَرَمِ ارَادِی  
 میرود بزرگ کی جادو چه ندهد شود مین با ارا و اذ  
 نَحْنُ بِالطَّبِیْعَةِ وَ سَبَبِ كَرَمِ طَبِیْعِی مَرُور  
 در ملک جادو نمی افتد و قبل مین امتیاز  
 بَعْدَ الْمَوْتِ مَرَقِیَاتِ مَرْمِی بِنِ بَرَزَاتِ  
 بسیار در وقت کشت آن نهاده اند چه بسیار  
 اصحاب شریعت اند و اصحاب قیامت و دیگرانند  
 اِنْ تَمَّا أَنْتَ مَسْدُورٌ وَ لَكُلُّ فَوْضٍ هَادٍ  
 و همه مملی در طلب و آل که تفریب قیامت هستند  
 كَأَنَا وَ الشَّاعِی كَمَا تَبِیْنُ خَالِیْ فَا بِنَا سَبَبِ

كَر بَسَلُوْنَكَ عَنِ الشَّاعِیْ اَنْ تَمَّا مَرْمِی  
 فَبِمَا أَنْتَ مِنْ ذِكْرِهَا اِلَى ذَبَابِ  
 مَسْمُومِهَا اِنْ تَمَّا أَنْتَ مَسْدُورٌ مَرْمِی  
 قیامت روز قیامت و شریعت روز عمل الهم  
 حَمَلٌ يَلَا ثَوَابٌ غَدَا ثَوَابٌ يَلَا عَمَلٌ سَبَبِ  
 در روز قیامت که آن باشند تکلف اذا  
 جِنَانِ مِنْ كِلِی اَمْنِیْ یَسْمَعُ وَ جِنَانِ یَلَدُ  
 حَقْلِ هُوَ لَاءِ تَسْمَعُ حَاكِرِ قِیَامَتِ دُكْرِ  
 وَ جَعَلِ بِالْبَقِیَّتِیْنَ وَ الْقَهْدِیْنَ وَ تَوَقَّعِی تَمَامِ  
 یا یحیی شریعت را است از شایع کرده اند  
 و قیامت مقصد صاحب شریعت میسر به  
 مَا اَدْرِیْ مَا یُعْمَلُ لَیْ وَ لَا یَكُوْ حَقْلِ  
 ساکنانند و تا اثری از مقصد با لک نرسد

سادگش دست ندید چه هیچ سالک تا از مقصد  
 آگاه نشود و به آن راهب نکرده و در راه دور  
 نیاید و آگاهی از مقصد معرفت است و رغبت  
 به آن محبت پس تا عارف محبت نباشد در  
 دست ندید و محبت و معرفت اثر و حصول است  
 و کمالش من و حصول و آرا خضر خوانند المثل  
 بحسب مع من احب و در آگاهی مرا می است  
 ظن و علم و ابصار ظن بوجهی این جهانی است  
 و علم آن جهانی به اینجا الا انکم فی سیرة  
 من لایاء و یتیم و اینجا نفع جمیعکم الی  
 یوم القیمة لا ریب فیه و علم و جهن  
 اینجا نیست و مشاهد و رویت آینهائی کلا  
 کونعلون علم البقین لذن الجیم

نفع لذن البقین البقین البقین البقین البقین  
 و حصول سالک باشد ایمانست و اثر و درم افغان  
 ایمان مقصد بن باشد و ما انت بهو من لنا  
 و ایمان محبتش ان هذا هو حق البقین  
 ایمان محبت آنچه در عالم غیب از آن محبوب  
 یؤمنون بالله و الیوم الاخر البقین البقین  
 آنچه در عالم شهادت آرا مشاهده پس ایمان  
 نصیب بل دنیا است یؤمنون بالغیب  
 و ایمان نصیب الی آخرت رب العالمین  
 یؤمنون اینجا من اذلی ما اولکم البقین  
 میگوید و دعوت ایمانست الیوم الاخر البقین  
 و کمال ایمان باقیانست و اعبد و تبت  
 تا بیک البقین ایمان را می است اول

سادگش دست ندید چه هیچ سالک تا از مقصد  
 آگاه نشود و به آن راهب نکرده و در راه دور  
 نیاید و آگاهی از مقصد معرفت است و رغبت  
 به آن محبت پس تا عارف محبت نباشد در  
 دست ندید و محبت و معرفت اثر و حصول است  
 و کمالش من و حصول و آرا خضر خوانند المثل  
 بحسب مع من احب و در آگاهی مرا می است  
 ظن و علم و ابصار ظن بوجهی این جهانی است  
 و علم آن جهانی به اینجا الا انکم فی سیرة  
 من لایاء و یتیم و اینجا نفع جمیعکم الی  
 یوم القیمة لا ریب فیه و علم و جهن  
 اینجا نیست و مشاهد و رویت آینهائی کلا  
 کونعلون علم البقین لذن الجیم

نفع لذن البقین البقین البقین البقین البقین  
 و حصول سالک باشد ایمانست و اثر و درم افغان  
 ایمان مقصد بن باشد و ما انت بهو من لنا  
 و ایمان محبتش ان هذا هو حق البقین  
 ایمان محبت آنچه در عالم غیب از آن محبوب  
 یؤمنون بالله و الیوم الاخر البقین البقین  
 آنچه در عالم شهادت آرا مشاهده پس ایمان  
 نصیب بل دنیا است یؤمنون بالغیب  
 و ایمان نصیب الی آخرت رب العالمین  
 یؤمنون اینجا من اذلی ما اولکم البقین  
 میگوید و دعوت ایمانست الیوم الاخر البقین  
 و کمال ایمان باقیانست و اعبد و تبت  
 تا بیک البقین ایمان را می است اول



فَالَّذِينَ لَا عَرَبَ أَلْمَنَّا فَلَا تَنُوتُوا وَلَكِنْ  
 هُوَ الَّذِي أَلْمَنَّا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ  
 فِي قُلُوبِكُمْ وَهِيَ قَلْبَةٌ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ  
 أَحْسَنُ بِأَنَّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمَنُوا بِرَبِّ  
 إِيْمَانٍ بَعْدَ إِيْمَانٍ إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا  
 ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَآمَنُوا وَآمَنُوا  
 فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ  
 فِي مَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ  
 حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا  
 اَوَّلُ اِتِّبَاعِ مَنْ بَعْدَ إِيْمَانٍ رَضَا بِقَضَا  
 بَعْدَ إِيْمَانٍ سَلِمَ وَابْتَعَا زَانِرًا رَأَيْتَ كَلَّا  
 تَوَفَّ تَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا تَوَفَّ تَعْلَمُونَ  
 كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ

بِخَبْرِهِمْ تَعْلَمُونَ نَفْسًا هَذِهِ الْيَقِينُ ثُمَّ  
 لَتَرَوُنَّ يَوْمَئِذٍ عَذَابًا مُبِينًا  
 بَعْدَ اِتِّبَاعِ مَنْ بَعْدَ إِيْمَانٍ رَضَا بِقَضَا  
 بَعْدَ إِيْمَانٍ سَلِمَ وَابْتَعَا زَانِرًا رَأَيْتَ كَلَّا  
 تَوَفَّ تَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا تَوَفَّ تَعْلَمُونَ  
 كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ  
 عَذَابًا مُبِينًا  
 بَعْدَ اِتِّبَاعِ مَنْ بَعْدَ إِيْمَانٍ رَضَا بِقَضَا  
 بَعْدَ إِيْمَانٍ سَلِمَ وَابْتَعَا زَانِرًا رَأَيْتَ كَلَّا  
 تَوَفَّ تَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا تَوَفَّ تَعْلَمُونَ  
 كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ  
 عَذَابًا مُبِينًا

فَالَّذِينَ لَا عَرَبَ أَلَمَّا فُلْ كَذَ نُوْمِنُوا وَلَكِنْ  
 هُوَلُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ  
 فِي قُلُوبِكُمْ وَهَلْ وَفَلْتَهُ مُطْمَئِنِّ بِالْإِيمَانِ  
 آخِرُهُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّي أَنَا  
 إِلَهُكُمْ فَاتَّقُوا إِذَا مَا اتَّقُوا وَآمَنُوا  
 ثُمَّ اتَّقُوا وَآمَنُوا وَإِيمَانٌ بِرَأْسِهِ  
 فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ  
 فِي شَأْنِهِمْ فَيَسْمَعُوا أَمْرًا مِنْكَ وَلَا يَصْغَوْا  
 لِمَا مِنْكُمْ فَيَحْزَنُوا عَلَيْهِمْ وَتُصْغَىٰ لَهُمُ  
 الْأُمُورُ فَيَسْأَلُونَكَ عَنِهَا فَيَقُولُ  
 اللَّهُ تَعَالَىٰ إِنِّي أَخَذْتُ مِنَ النَّبِيِّينَ  
 مَا بَيْنَ يَدَيْكَ فَكُنْ مِنْ الْخَائِذِينَ

بِحُجَّتِهِ تَقُولُوا نَحْنُ الْيَقِينُ ثُمَّ  
 لَنَسْأَلَنَّهُ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ مثابه در  
 بعد از حصول علم الیقین است و مثابه در  
 بل سوال از آنکه دستور حکم غیب دارد بعد از  
 علم الیقین است چه با علم دستور مجاب با غیب  
 بین و با بین امانت با اثر آن گمان پسندیده  
 که تمام است هم برمان دور است و ما اظن  
 الشا عده قائمه در هم بمان و بقدر خوف  
 بالیقین بین مکان یقین و این یقین در  
 که هم برمان بود که افق بین الشا عده  
 بمان و اخذ و امین مکان در سرای قوم  
 پرونده بعد از آنکه خبرها بیخبر است  
 فرا کرده بود بهشت بر گرفت و تازیانه حار را

شده این احوال کرد بر آنکه او عوسن خضی است  
 مکر کرد از قال که کف اصبحت باز بند  
 اصبحت مؤمینا حنا قال علیه السلام  
 ان یکل خیر حقیقه فما حقیقه ایمانک  
 قال دانت اهل الجنة نرا ورون و  
 دانت اهل النار نرا ورون ورون ورون  
 عرش و بی باردا فقال علیه السلام احب  
 ما کرم تم قال لا فرب ما لک هذا  
 سائب نو دا لله قلبه بال ایمانی

### فصل چهارم

مقت  
 در مدت زمان و مکان آخرت چون و بنام  
 بنیاد کردن و طفل را از دایه و کوهاره گزینست و  
 روز است و کوهاره او مکان و بوجی پدر او را  
 و

و مادر او مکان و مکان و زمان است  
 از آنکه سبوح خود مخصوص است و آن است  
 بکایات بر همین عاقل و مدبر است  
 بکشتی عیضا و اثرش غیر از این است  
 که از سبوح است چنان و در آن است  
 اول باشد و بعضی آخر و نگارای که در آن  
 باشد و بعضی ملین و چون هر دو است و بعضی  
 نیستند بلکه ام در سبوحه ام نام است  
 در بعضی از آن قضاای عدم و بکری است  
 هر بعضی از مکان اقتضای غیب و بر عیضا است  
 زمان نیست است و آینده همچنین اگر در آن و در آن  
 آن حالت که گزین زمان او است و از خودی  
 مقتد اندازد و حکا آن آن خواست و اگر حکا



شده این احوال کرد بر آنکه او عوسن خضی است  
 مکر کرد از قال که کف اصبحت باز بند  
 اصبحت مؤمینا حنا قال علیه السلام  
 ان یکل خیر حقیقه فما حقیقه ایمانک  
 قال دانت اهل الجنة نرا ورون و  
 دانت اهل النار نرا ورون ورون ورون  
 عرش و بی باردا فقال علیه السلام احب  
 ما کرم ثم قال لا فرب ما لک هذا  
 سائب نو دا لله قلبه بال ایمانی

### فصل چهارم

در تبارت نرمان و مکان آخرت چون و بنایان  
 بنایان کردن و طفل را از دایه و کوهاره گزینست و  
 روزانست و کوهاره او مکان و بوجی پدر او را  
 وقت

و مادر او مکان و مکان و زمان است  
 از آنکه سبوح خود مخصوص است و آن است  
 بکایات بر همین عاقل و مدبر است  
 بکشتی عیضا و اثرش غیر از این است  
 که از سبوح است چنان و در آن است  
 اول باشد و بعضی آخر و نگارای که در آن  
 باشد و بعضی ملین و چون هر دو است و بعضی  
 نیستند بلکه ام در سبوحه ام نام است  
 در بعضی از آن قضاای عدم و بکری است  
 هر بعضی از مکان افق و غیب و بر بعضی است  
 زمان نیست است و آینده همچنین اگر در آن  
 آن حالت که گزین زمان او است و از خودی  
 مقتد اندازد و حکا آن آن خواست و اگر

اینست که هرگاه از امت نه فروی از آن  
 در مکان آنست که آسمان و زمین و دیگر کاین  
 و بهیچ و آخرت از زمان و مکان مبراست  
 به از نقصان مرده است تا شایسته که از  
 باقی زمان و مکان و بهیچ کای زمانی بود که  
 که فی تلبیسان کرمه بود و نشان زمانی  
 زمانی تواند بود مانند حال و ما امثالنا  
 اذ کلح البصر و هو اقرب و نشان مکانی  
 بهیچ ترین مکانی و جنة عن ضمه  
 السموات و الارض و ابراع هم زمانیت  
 و صفت را که بزرگتری کنند و ما امونا  
 اذ اوجده کلح البصر پس مبر و ما  
 از این سه وی نیز تمایز بیند عین که آخرت

نقلش بران و مکان هم بر این سیاست یزد  
 و از نقلش از وقت زمان چنانکه گفته اند اقلیبا  
 خطرات و بوسه مکان آفتن شرح الله  
 صدق لا اله الا الله و هو علی نوب من

### فصل پنجم

در اشارت به حقایق زمان علت تغییرات  
 علی الاطلاق و مکان علت کرات علی الاطلاق  
 و تغییر کرات علت بحسب شدن معنی موجودات  
 از معنی پس چون بقیامت زمان و مکان رفع شود  
 و مجامع بر حقیقت و خلق اولین و آخرین جمع شوند  
 پس قیامت روز جمیع است یوم یجمعکم الیوم  
 الجمع و بر وجهی و در فصل است به دنیا کون  
 و روزی حق و باطل تشابه نماید تمامان در مقابل

این است که هرگاه از امت نه فروی از آن  
 و هرگاه آن است که آسمان و زمین و دیگر کاین  
 و بهیچ و آخرت از زمان و مکان مبراست  
 به از نقصان مرز است اما شایسته که از  
 باقی زمان و مکان و بهیچ کای زمانی بود که  
 که فی تلبیسان کینه بود و نشان زمانی  
 زمانی تواند بود مانند حال و ما امثالنا  
 اذ کلح البصر و هو اقرب و نشان مکانی  
 بهیچ ترین مکانی و جنة عن ضها  
 السموات و الارض و ابراع هم زمانیت  
 و صفت را که بتر زمانی کنند و ما امونا  
 اذ اوجده کلح البصر پس مبر و ما  
 از این سه وی نیز تمایز بیند که آخرت

نقلش بران و مکان هم برین سیاست یزد  
 و از نقلش از وقت زمان چنانکه گفته اند اقلیبا  
 خطرات و بوسه مکان آفتن شرح الله  
 صدق لا اله الا الله و هو علی نوب من

فصل پنجم

در اشارت به خدایان زمان علت تغییر است  
 علی الاطلاق و مکان علت کبر است علی الاطلاق  
 و تغییر کبر علت کبر شدن معنی موجودات  
 از بعضی پس چون بقیامت زمان و مکان رفع شود  
 و مجابا بر خیزد و خلق اولین و آخرین جمع شوند  
 پس قیامت روز جمیع است یوم یجمعکم الیوم  
 الجمع و بر جمیع و در فعل است به دنیا کون است  
 و دوزی حق و باطل تشابه نماید تمامان در مقابل

(۱۳۲)  
 کس دیگر نماندند از و آخرت کون یافت است  
 وَ يَوْمَ تَأْتُمُ السَّاعَةُ بَوْمًا يَفْتُرُونَ  
 حق را از باطل جدا کنند بپیدا الله الخبیث  
 بِالنَّاطِقِ فَمَوْتِ نَحْمَانِ که در تعال  
 کس دیگر نماندند از فضل کنند و بخت حق را  
 بطلان باطل علم کنند لَهْلَکَ مَنْ هَلَکَ  
 عَنْ بَقِیَّةٍ وَ یَحْیِی مَنْ حَیَّ عَنْ بَقِیَّةٍ لِّیَحْیِ  
 الْحَقُّ وَ یُطْلِلَ الْبَاطِلُ پس قیامت روزی است  
 از این فصل هم اقتضای آن جمع میکند که در پیش  
 بایستد و نذر بوم الفصل جمعنا کذا  
 و انما اولین حشر جمع باشد پس روز شر است  
 وَ حَشَرْنَا لَهُمْ فَلَمْ نَعْلَمْ مِنْهُمْ أَحَدًا  
 حشر منافقت تومی را چنین است که و یوم

و یوم تاتم الساعه بوم یفترون

بَحْشًا عَدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ و هر چه از  
 کس با آنچه که ملوکش هر طلب آن بود و است  
 وَ احْشُرْهُمْ مَعَ مَنْ يَوَلَّوْنَهُ و این است  
 الْقَدِّینَ ظَلَمُوا و از و احشرو و محسن فور  
 لَحْشَرْتَهُمْ وَ السَّيِّئَاتِینَ و بعد از آن که لواط  
 احذ که حشر با حشر معنی و چون آمد اعمال  
 و بران بر ارجح حساباتی چنانکه در این کلام  
 و حاضر گفته آن اصناف را جلوه کرده باشد  
 و اذا الواحش حشرت حشر بر کسی صورت  
 و انی انفس نماند بود چه آنجا حشر با هر نفس  
 و یوزوا فی الواحش القهات و این است  
 بحشر بعض الناس علی صوره و محسن  
 عند القهات و الحنا و در هم و در اینجا



(۱۳۲)  
 کس دیگر نماندند از و آخرت کون می یافت است  
 وَ يَوْمَ تَنفُخُ السَّاعَةُ يَوْمَ يَمُشِ الْبَقَرُونَ  
 حق را از باطل جدا کنند بجز الله الخبیث  
 بِرَأْسِ السَّاعَةِ يَمُوتُ الْغَافِلُونَ  
 کس دیگر نماندند از فضل کنند و بخت حق را  
 بطلان باطل علم کنند لَهْلَئِكَ مِنْ هَلَكَ  
 عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يَحْيَىٰ مِنْ حَىٰ عَنْ بَيِّنَةٍ لَّيْسَ  
 الْحَقُّ وَ يُبْطِلُ الْبَاطِلَ بِسَيِّئَاتِهِ  
 از این فصل هم اقتضای آن جمع میکند که پیش  
 از آنکه از این فصل جمع باشد پس روز شر است  
 وَ حَسْرَتُهُمْ فَلَمْ يُغَاوِدْهُمْ أَحَدًا  
 حشر منافقت تومی را چنین است که و یوم

و یوم تَنفُخُ السَّاعَةُ یَوْمَ یَمُشِ الْبَقَرُونَ

بجسرا أعداء الله إلى النار و هر چه از  
 کس با آنچه که ملوکش هر طلب آن بود و است  
 وَ احْشُرْهُمْ مَعَ مَنْ يَخْلُفُهُمْ وَ ابْنِ حُشْرٍ  
 اللّٰذِینَ ظَلَمُوا وَ اِذَا وَجَّهْتُمْ و محسن فوری  
 لَّحْشَرْتُمْ وَ السَّابِقِینَ اَیَّ حشری که لو است  
 احذر که حشر با حشر معنی و چون آمد اعمال  
 و بران بر ارجح حسابی چنانکه در این کتب مذکور  
 و حاضر گفته آن اصناف را جلوه کرده باشد  
 وَ اِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ حشر بر کسی تصور  
 وانی آنکس تواند بود چه آنجا حشر با هر نفس  
 وَ یَوْمَ لَا یُفَعِّلُ الْوَحْدُ الْفِتْرَةَ و این صیغ  
 بحشر بعض الناس علی صوره و محسن  
 عند الفتره و الحشر و درم و در اینجا

۲۴۰  
وَجَعَلْ مِنْهُمْ الصُّورَ وَالْخَنَازِرَ وَعَبْدَ  
الطَّاغُوتِ لَعْنُوهُمْ عَمَّا هُمْ بَينَهُمْ اُولَئِكَ  
اِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَاٰيَاتٍ لِّعَوِّمٍ بَعِيْلُوْنَ  
فصل ششم

در احوال اعیان خلق در آن جهان در گشت  
و در پنج کسی که در اینجا لم در سر من سلوک را  
آفریده است طایفه اند و گفته اند از واجبات ثلاث  
فما اَعْطَا مِنَ الْمَنِيِّ مَا اَعْطَا مِنَ الْمَنِيِّ  
وَأَعْطَا مِنَ الْمَنِيِّ مَا اَعْطَا مِنَ الْمَنِيِّ  
وَالشَّابُّونَ اِلَى الْاَبْقَى اُولَٰئِكَ الْمَعْرُ  
وَمِنْهُمْ قَوْمٌ غَالِمٌ لِّغَنِيهِ وَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ  
وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ سَابِقَانِ اُولَئِكَ  
از راه دانه سلوک غزوه اند بل خود مقصد همه

ساکنان ایشانند و لا تعد عبادك عنهم  
ایشانند آن کرده که این حضور را بر یغیر خوا  
و این عباد را بر یغیرند و اهل بین بکار  
عالمند ایشانرا مراتب بسیار است حسب رتبه  
بخت و در مراتب متفاوتند و لیکن در درجات  
تفاوت علیها و اهل شمال به آن عالمند و بسیار  
اگر چه مراتب بسیار است حسب درجات  
اما در عذاب متساویه قال لِكُلِّ ضِعْفٍ  
وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ و همچنین انهم یومضون  
فی العذاب مستیز کون و این است طایفه  
که بر در رخ است و این منکم الا و ایدها  
شأن علی ذریک حتما مقتضیا اما کمال  
بسیار چون همزدن علی الضراط کما لیرقی

۲۴۰  
وَجَعَلْ مِنْهُمْ الصُّورَ وَالْخَنَازِرَ وَعَبْدَ  
الطَّاغُوتِ لِكُلٍّ فِيهِ غُفْرَانٌ بَاسٍ  
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّعُلُومٍ بَاقِيَاتٍ  
فصل ششم

در احوال اعیان خلق در آن جهان در گشت  
و در ذبح کسانی که در این عالم در سرس سلوک را  
آفریده است طایفه اند و گفته اند از واجبات ثلاثه  
فما مضى من الممته ما مضى من الممته  
و مضى من الممته ما مضى من الممته  
و الشايعون اليك ايهاون اولئك الممته  
و محسن قمتهم ظالم لنفسه و منهم مفسد  
و منهم سائر في مخبرات سابقان اهل دمه  
از راه دانه سلوک غرقه اند بل خود مقصد همه

ساکنان ایشانند و لا تعد عبادك عنهم  
ایشانند آن کرده که این حضور و البیعت  
و این عباد و البیعت و این عباد  
عالمند ایشانرا مراتب بسیار است حسب رتبه  
مست در مراتب متفاوتند و لیکن در درجات  
تفاوت علیها و اهل شمال به آن عالمند و بسیار  
اگر چه مراتب بسیار است حسب درجات  
اما در عذاب متساویه قال لیکن ضعیف  
و لیکن لا یعلمون و محسن انهم یومضون  
فی العذاب مستیز کون و این سه طایفه  
که بر در ذبح است و این منکم الا و اذها  
شکان علی ذریک حتما مفضیها ان کمال  
بیا شون همزون علی الضراط کما لیرقی

(۳۵)  
 بخاک اید و دروغ گزندی نیست  
 و اما دینی خایید و سخن یکی از امان  
 است است بجز آب آنکه پرسیده و اند که شما  
 که در دروغ میباشید گفت بی و آقا اهل بین  
 از دروغ بخت و نمید و آقا اهل شمال و در آنجا  
 بگذارند شتم نبی الدین القوادند و الظاهر  
 بنیالجبنا سابقان و این بین بهشت رسند  
 و آقا اهل بین بهشت بود و کمال بهشت بهما  
 ان اشد اشوقی الی سلمان من سلمان  
 الی الجبیه اینها بهشت النافی بود که  
 بدخلوها و هم یطعمون اینان اهل عرش  
 و علی الاعراف رجال یقرءون کلاما  
 اینها را به حال ایمان باشد لکن آقا مورا

علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتکم  
 حال ایست اهل شمال اهل تضاده که با اول  
 تضاده در این عالم تقابل است مانند مستی و مستی  
 و مرگ و زنده گانی و علم و جهل و قدرت و عجز  
 و لذت و الم و سعادت و شقاوت و بازمانده و  
 بزرگ که نبود بازمانده اند و از خود بخیر و حلاص  
 تر آن یافت شکرمان یفصح جلوه دم بدینا  
 جلوه آخرها لید و قوا العذاب لا جرم  
 بهشت در میان دو طرف موم و مشرک و در درگاه  
 متردند گاه این معذب و گاه بان طم من طم  
 ظلل من النار و من تخننهم ظلل و من در دنیا  
 و رسته رسته طاعت که اول رسته است از نماز  
 ایمان نیامده اند و نام مستباده است خود را



(۳۵)  
 بخاک اید و دروغ گزندی نیست  
 و اما دینی خایید و سخن یکی از امان  
 است است بجز آب آنکه پرسیده و اند که شما  
 که در دروغ میباید گفت بی و آقا اهل بین  
 از دروغ بگفت و آقا اهل سوال و در آنجا  
 بگذارند شتم نبی الدین القوادند و الظاهر  
 بنیالجهنم سابقان و این بین بهشت رسند  
 و آقا اهل بین بهشت بود و کمال بهشت بهما  
 ان الجنة اشوق الى سلمان من سلمان  
 الى الجنة ایضا بهشت انسانی بود که  
 بدخلوها و هم یطعمون ایمان اهل اعراض  
 و علی الاعراف رجال یقرءون کلاما یمتدا  
 ایضا راه حال ایمان باشد لکن انا متوا

علی فاما فانکم و لا تقرحوا بما انکم مص  
 حال ایضا است اهل سوال اهل تضادند که با اول  
 تضاد در این عالم تقابل است مانند مستی و مستی  
 و مرگ و زنده گانی و علم و جهل و قدرت و عجز  
 و لذت و الم و سعادت و شقاوت و بازمانده و  
 زبر که نبود بازمانده اند و از خود بخیر و حلاص  
 تر آن یافت شکرمان یقین جلودم بدینا  
 جلودا غیرها لید و قوا العذاب لا جرم  
 بهشت در میان دو طرف موم و مشرک و در دروغ  
 متردند گاه این معذب و گاه بان طم من یظلم  
 ظلم من النار و من یظلم ظلل بین و در دنیا  
 و ربه ربه طاعت که اول مرتبه است از نماز  
 ایمان نیامده اند و نام مستعاره ایدست خود را

گرفته اند با خردت موجب باشد اند کلمات ارا  
 آن بجز جوامعها اعیانها و اهل بین  
 اهل تربت اند همیشه در ملک باشند کمال  
 از کمال و درجه بالا درجه حاصل میکنند لهم عرف  
 بین فوفها عرف میکنند از عذاب اهل نضا  
 خلاص یافتند اند لا خوف علیهم ولا هم  
 یحزنون الخائن علی ما فات والحزن منها  
 لغایت چون دنیا محسوس بود اند و ما کان  
 المؤمن لا مؤمنینا و انضی الله قرینا و انما  
 یکنون لهم الخیر و من ابرهم با خردت تمام مطلق شد  
 لهم فیها ما یشاؤون تا حکم مدل بر یکی را از هر  
 و اختیار بعضی باشد پس اگر این طایفه را یکی از  
 طرف تضاد و استی باشد آن تضاد حقیقی نباشد

و این بان ساقب باشند بل در میان  
 و آن اند حرات و محسوس و برودت که در  
 غریزی اند چون حرات و برودت سوم و غیر  
 که فرسینده این الایز و کبر و جنت و کائنات  
 من الجحیم کافورا و یقین من فیها کافورا  
 میانهها از جنبه لا محبت که مناعت اهل  
 رتبه مناعت مجازی باشد بدینا مناعتها  
 کاسا لا لغو فیها و لا ناسی و لا حسرم و  
 شریکنا ما فی ضد و دریم من غیل ایوانا علی شریک  
 متغیایلیت اما مناعت اهل تضاد مناعت  
 حقیقی باشد این ذلالت الحق نفاضا قبل  
 التنا و لا جرم کلمات دخلت اتمه لغت آنها  
 پس حرات و برودت از تضاد کاه برودت و طرف

بیت صداب تومی اند چنانکه ابل و دوزخ و گاه  
 طرف سینه احت تومی است و آن برود  
 متلافا است ابل بر ابل چنین اگر سینه و کمر  
 طرف کنار است سبب صداب تومی که تعال  
 ایمان باشند الظانین بالله خلق الثویه  
 و گاه بسره و طرف سبب راحت تومی باشد  
 چنانکه در بخشیل و گاه نور کفتم و حسین از گاه صداب  
 تومیت انداز مجسم و گاه راحت تومی باشد  
 آن ناز که شخصی از مجسم بجه و النار اتها سر کرد  
 بافتن النار جعلنی من اهل النار و از مجسمه  
 و گفت جعلتک و بعد از آن باریک حاضران  
 فرمود که بخواه از ابل قیامت باشد سستی هم  
 اصنافت نیستی هر که بنیاست خاص و عام

باشد کلشی ما لک الا وجهه برستی  
 لطف که ابل حدت را باشد من آجته محو  
 اقره و سستی علف که ابل و دوزخ را باشد لا  
 شقی و لا تند  
 فصل هفتم

در اشارت بصراط صراط را و خداست و آنکه  
 لهنادیه الی صراط مستقیم صراط الله  
 لتطی فی السموات و ما فی الارض و ای قاص  
 الشقر و اخذ من الشیف باریک سبب اسیر  
 اگر اندک نیل یکی از دو طرف تضاد افه و سبب  
 بک شود و لا تروا الی الذین ظلموا انفسکم  
 التناد و سستی سبب که تمام بر او هم متقی  
 بک است و من رفعت علیه ثقله یصفین

و در جانب از صراط به نزع هستند و این  
 الذین لا یؤمنون بالآخرة غیر الصراط  
 لنا کیون از دو جانب صراط و در حق الهی  
 و الشمال متصلان بخلاف الاعراف  
 که الجنة علی یمینهم و الشمال علی شمایم  
 اگر چه بین شمال ایشان همین باشد کلینا  
 بادی الرحمن یمین

### فصل ششم

در اشارت بحایف احوال و کرام الکاتبین  
 و نزول ملائکه و شیاطین بر بندگان و به آن قول  
 اودام که در کون هوات و حرکات باشند  
 و نبات بی نصیب باشند و چون کون نبات  
 تصور آید باقی نبات و سر که قولی بگوید

بگوید قری از آن با و باقی باشد و از این سبب باشد  
 که کون از افضای کتاب که کند که اود و آن  
 که سادات بان قول با آن فعل آسان بود که  
 نه چنین بودی بسبب علم و صفا و معرفت  
 نوازشی آفرخت و آریب کردگان و تحویل  
 تا مقاصد را فایده نبودی پس آن اثر با که از اول  
 و احوال با مردم باقی میاید بحقیقت چه مشایخ کتاب  
 و تصور بر آن احوال و احوال باشند و فعل آن کتاب  
 و تصور بر آن کتاب احوال و احوال و صحیفه اول  
 خوانند چه احوال و احوال چون متعین شوند کتاب  
 باشند چنانکه بیان کنیم اشارت از ایزد کاتبان  
 و صورتان کلمات و صورتات کرام الکاتبین  
 باشند قوت که برین باشند حنات الی من



زمينند و تری که بر شمال باشند نباتات اهل  
 شمال از بتلقى الملیفیان عن البعین عن  
 الی شمال قهند در خبر است که هر که حسد کند  
 از آن حسد فرستد در وجود آید که او را سحاب  
 دارد و همه که سینه کند از آن سینه سبطانی به  
 وجود آید که او را سحاب دارد و خود در فران صبراً  
 ابن الدین قالوا ربنا اهدنا الصراط المستقیم  
 صراطک الذی لا یخفق ولا ینقلب ولا ینحرف ولا ینقلب  
 بالحق الذی کنت یومر عدو من یخون اولیاءه  
 فی الحق الذین اذین الیقین و معال آن قد  
 قد انبتکم علی من تنزل الشیاطین تنزل  
 علی کل انما ید البیض و یحسین و من یفسد عن  
 دیکر الشیخ یفسد له شیطاناً فهو له فیسب

و همین است که نباتات اهل شمال که در تری گشته  
 و نباتات اهل شیش ملک و شیطان و مقصوره  
 سهم و ویکی باشد و اگر نه نباتات آن ملکات  
 بودی خلود ثواب و عقاب ابراعالی که در آن  
 ابرک کرده باشند و هیچ نبودی و کس اینجا  
 یخلد املاً یجتمعه الجنة فاهل النار  
 النار بالنبات پس هر که شغال دره نیکی  
 بهی کرده آن نیکی و بدی در کنای کنوب و حضور  
 شود و محنت و توبه بماند و چون پیش میمان  
 و اماند که و انما الضیف یفسد ک فی که از آن  
 حاضر باشند که نید ما لهذا الکتاب لا یفعل  
 صغیر و لا کبیر الا احصیها و وحید و ا  
 ما عملوا احصیر یا یحسین در اخبار آمده است که

از گفتن شبی با فل حننه وری ببار  
که در پشت جادوان از آن تنغ میبایند و در کعبه  
جانب مجسمین از سیئات گناهکاران انشاهی  
آزسیند که سب محنت و عقوبت قوی شوند  
من که در تفسیر هر نوح و آمده است که ایته  
عَدَّ غَمُّهُ ضَالِجٌ وَرَبِّهِ اسْمٌ هَبْلٌ وَ لَقَدْ  
نَجَّيْنَاهُ ابْنُ اَيُّوْبَ اَشْكَلًا لَقَدْ بَايَا لِمُهَيِّنِ  
مِنْ فِرْعَوْنَ اَيُّوْبَ كَانَ خَالِيًا مِنَ الْمُسْرِفِينَ  
و خبر است خلیف الکافرین از نبی المؤمنین  
و امثال این بسیار است و این جمله حکیم ابن آ  
باشد که وَ اَشْرَا الذَّارِ الْاٰخِرَةُ لِمَنِ النَّجْوَانُ لَوْ  
كَانُوا يَعْلَمُونَ پس تمسیدیم در نظر اهل دنیا  
از وادی حجاب باشد آنرا غیر حسودان بسیند

آن خواب افکار از پیش پرستند که گفتند  
عَنْكَ غِيَاثًا نَاثًا فَصُرِكَ الْيَوْمَ حَبِيبًا  
آن که بود که از این حیوة اگر تحقیق برست مرید  
و حیوة مبادی این دایمی که مرگ این صابیت  
زنده شود که آدمی سخاوت مینماید حبیبت  
جبهه نما که نورانیست به فی الثانی گشتند  
فی الظلمات کبریا شایسته اینها آفریننده  
که باشد و اینست اجابت اما اللَّهُمَّ ارِنِي لَاشْيَاءَ  
نکاحی پس هر کسی را بعد از کشف فطرت بصیرت  
کتاب خود بیاید خواندن و حساب خود کردن و کمال  
الْإِنْسَانِ الرَّمْنَاءَ ظَاهِرَةٌ فِي عُنُقِهِ وَ يُخْرِجُ  
لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا بِأَمْرِهِ مَشُورًا أَوْفَرَةً  
کتابت کافی بهشت الیوم علیک حبیب

اگر سابق اینها را باشد با اهل بین حکم  
 كَمَا اُمْلِئُونَ بِمَوْتِهِمْ وَكَمَا اُمْلِئُونَ بِمَوْتِهِمْ  
 گمان از پیش رویا از جانب استناده است  
 وَ اَمَّا مَنْ اَدْبَرَ كِبَايَهُ يَتَّبِعُهُ فَتَوَلَّى بَنَاتِ  
 حیاتیاتاً کثیراً اگر از جمله مشرکان باشد  
 وَ كَوْنُهُ مِنَ الْخَيْرِ مَوْنٌ نَا كِسُوَا دَرْثِهِمْ عُنْدَ  
 ربهم با اهل شمال کتابش را از راهی نظر یاز  
 حاسب چه دهند و اَمَّا مَنْ اَدْبَرَ كِبَايَهُ وَ دَاءَ  
 ظُلُمٍ وَ اَمَّا مَنْ اَدْبَرَ كِبَايَهُ يَتَّبِعُهُ  
**فضل من**

در شادان حساب و طبقات اهل حساب در زحمت  
 مردمان است طایفه طایفه اول بد خلق  
 انجمنه بقیه حساب و ایشان در صف ضل

مبتغان و اهل اعراف که از حساب سرور باشند  
 در خبر است که چون در دنیا را بجا بیاورند  
 خوشگمان از ایشان حساب طلبند گویند چه ما  
 داده ایم که حساب باز و هم خطاب حضرت عزت  
 رسد که راست بگویند شمارا حساب ایشان  
 کارنامه شده و خود خطاب با پیغمبر است در حق  
 ما فی که مَا عَلِمْتَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَ مَا  
 مِنْ حِسَابَاتٍ لَهُمْ مِنْ شَيْءٍ صَفحه دوم حاجتی  
 از اهل بین که بر حسابات اقام نموده باشند  
 و صف سوم حاجتی که دیوان ایشان از حساب  
 عالی باشد و طایفه دوم بد خلق الناس  
 بقیه حساب و ایشان در صف هستند اول  
 حاجتی که دیوان ایشان از حسابات عالی باشد

در صمد دوم حاجتی که بخیط ما صنعوا فيها  
 و بنا و ایل ما کما نوا بعملون اشارت ایشان  
 و قدیمنا الی ما عملوا من عمل فجلنا  
 عباده منثور و طایفه سوم از اهل حساب که  
 خلطوا عمل اصالحا و اخر متیقا ایشان  
 صنف باشند متنی که حساب خود پیشه میکنند  
 ما یسبوا قبل ان تحاسبوا سبند و اندام  
 بیانات بچاسب حسابا قبل ان حسابی که از  
 حساب و کتاب ناظر بوده باشند و اجرم بنافسه  
 حساب گرفتار شوند و من مؤمن فی الحساب  
 معتد حذیب و حساب عبادت ارحم و جمع آثار  
 حسنات و سیئات که تقدیم باشد پسند است  
 بعد از هر یکی حسبه ای خود بیابند و مؤمنان مؤمنان

بیش شاه سرت حساب باشند لا یؤخر  
 حساب المؤمن المؤمن الی یوم الفیضه  
**فصل در**

در اشارت بوزن اعمال و ذکر سبند و اولاد  
 یومئذ الحق من ثقلت موازینهم فاولئك  
 هم المفلحون و من ثقلت موازینهم فاولئك  
 الذین خسرو انفسهم هیه از غفل که هیه  
 طینان وزن را مل کنه سبت او جل اول  
 ثقلات کشتبار از اضطراب و حرکات نامرأ  
 نجه اند و سبند اثر که اقتضای تیر مندرج  
 ابراه خفته کند سبند نخست اول چه خفت  
 باز کن تیرنی که در هوا حادث شود در حرکت  
 و حرکات سبند تنظیم غالی بود و طینان نفس مستقیم



و صفت دوم جابجی که جبط ما صنعوا درها  
 و بنا و لک ما کانوا یعملون اشارت ایشان  
 و قدر ما الی ما عملوا من عمل فجعلنا  
 عباده منقورا و طایفه سوم از اهل حساب که  
 خلطوا عملا ضالجا و آخر متبعا و ایشان در  
 صفت باشند صنفی که حساب خود پیشه میکنند  
 ما یسبوا قبل ان یحاسبوا سینه و نه کرم  
 بیست پنج تاسب قبل از حساب و صنفی که از  
 حساب و کتاب غافل بوده باشند و جرم بیست و نه  
 سبب گمراهی و ثمره و ثمن مؤمن فی الحساب  
 فقد خذیب و حساب عبادت ارحم و جمع آثار  
 حسنات و سیئات که تقدیم یا قه باشد تا حکم  
 عدل هر یکی حسب انی حور یابند و مؤمنان بر توفیق

بیست و ششم بر وقت حساب باشند سلاطین  
 حساب المؤمنین المؤمن الی یوم القیمه  
**فصل در**  
 در اشارت بوزن اعمال و ذکر سینه ان و التور  
 یومئذ الحق من ثقلت موازینهم فاولئك  
 هم المفلحون و من ثقلت موازینهم فاولئك  
 الذین خسرو انفسهم هیه از فصل که هفتاد  
 طینان وزن فاعل کنه مبتدأ و جمل اول  
 ثقلات کثیره از اضطراب و حرکات ناموا  
 کثمه از نه و سهر اثر که اقتضای تخریق و تسبیح  
 احوال مختلفه کند تسبیح سبقت اولی چه ضیف  
 اندک تفرقی که در هوا حادث شود در حرکت  
 و حرکات استنظام غالی بود و طینان بعضی

رما بود لاجرم قاتمان تفلت موازین  
 فقه فی عقیقه واضعیه و اختلاف حرکات  
 نفس اثر ثابت بر او باشد و بر او توری باشد  
 لاجرم قاتمان تفلت موازین قاتمان  
 موازین و ما اود و ذلک ما هیئت ناز حاکم  
 وزیر امیر و انش آفریده اند و آدم را از  
 خاک خلقیده میزاد و حقیقتی از جنین و تن  
 حقیقت است و خاک بیل بیل انحال امیر انضا  
 حقیقت کند و انحال آدمی انضا و نعل به کل بیل  
 علی شاکلیه بعضی گفته اند که لا اله الا الله  
 میزانت به هر چه فرموده است کلمه حقیقه  
 علی اللسان صلی الله علیه و آله و سلم است  
 مردم موزون میسند آن بر روی است و ملا

انکه این کلمه میزانت است که بر روی است  
 گفته است و قدم در یک گفته و حرف است  
 که در اول با عدم دارد و در اول با وجود باشد  
 که بر روی گفته بدو استاده و قیام است و این کلمه  
 حاصل بیان روشن و کافیه هستی و دروغی است  
 من قال لا اله الا الله دخل الجنة

### فصل نهم در امر

در اشارت بلی آسانها و کلام حسنه ایتالی اگر است  
 و کتاب حسنه ایتالی دیگر کلام امر است و کتاب خلق  
 انما امره اذا اواذ مشیتا ان یقول له  
 کن فیکون و عالم امر از تضاد بکده از نقشه  
 نمره است و ما امرنا الا واحدنا عالم  
 من شمل بر تضاد و ترتیب و لا رطب ولا

باب فی کتاب مبین رحمت کلام  
مستل بر آیات نیک آیات الله تلوها  
علیک بالحق کتاب هم مستل بر آیات نیک  
آیات کتاب المبین کلام چون ششم شود  
کتاب باشد چنانکه چون امر مضایا به فعل باشد  
کن مکنون پس معنی وجود عالم خلق کتاب خدا  
جل جلاله آیات او اعیان موجودات این فی  
اختلاف الیل والنهار و ما خلق الله  
السموات والأرض لا یات لعلیم یقون  
تو این آیات در کتاب ثبت در بین است  
تا خلق مطالعه آیات خلق که در آفاق ثبت است  
در سماع آیات قوی که در نفس مبین است  
سند ستره هم آیاتنا فی الزمان و فی

لغنیهم حتی یببین لهم أنه الحق و مردم  
در سخت زدن و کاستن آن آیات بر دهن  
و یاد نمایند کی بعد از دیگری و آن روز است  
روزی که در سیکند روحی بعد از عالم کمال  
میکند و ذکر کنند یا آیات الله ان فی ذلک  
لآیات بر مثال کسی که مانند بنوا سطره بعد  
سطری و حرفی بعد از حرفی پس چون نظر بصیرت  
در کمال به این کثوره شود چنانکه ال قیامت  
که آمد از عالم حسن کبد و در عالم امر برسد که  
بعد از شش آنجا بوده است بر به کتاب سیکنا  
مطلع کرده باشد کسی که آن نامه مشتمل بر بطور و حرف  
بنگاره تا در پییده پیش او باشد یوم نطوی  
السماء کفی التجل للکب و السموات

باب اول فی کتاب تبیین و محبت کلام  
مستل بر آیات تلك ايات الله تنلوها  
عليك بالحق كتاب هم مثل آيات تلك  
ايات الكتاب المبين كلام چون شمس شود  
کتاب باشد چنانکه چون امراض یا به فضل باشد  
کن مکنون پس صیغه وجود عالم خلق کتاب خدا  
جل جلاله آیات او اعیان موجودات آن فی  
اختلاف الالباب والتهار وما خلق الله  
السموات والأرض لا یات لنعیم یقون  
و این آیات در این کتاب ثبت و مبین است  
تا خلق مطالعه آیات خلق که در آفاق ثبت است  
و مستمع آیات قول که در انفس مبین است و  
رسند سنیهم ابا ثنائی لا فانی و فی

لخصهم حتی یقین لهم أنه الحق و مردم  
در تحت ذهن و کلمات آن آیات بر سر  
و یاد نمایند کی بعد از دگر و آن از دست بعد  
روزی که بهر مسکنه روحانی بعد از حال که شایسته  
مسکنه و ذکریم یا آیات الله ان فی ذلک  
لآیات بر مثال کسی که نامه بنمونه سطر بعد  
سطری و حرفی بعد از حرفی پس چون نظر بصیرت  
او بکمال و این کثوره شود و این که اهل قیامت  
کند آمد از عالم خلق که در دو عالم امر برسد که  
بعد از مشن آنجا بود و است بر هر کتاب سبکی  
مطلع کرده باشد کسی که آن نامه شتمل بر بطور و حرف  
بکار و نامر حسیه و این را باشد یوم نظوی  
السماء کفی التجل للکب و السموات



متره منظومات بهینه میگوید که تا مادامستند  
که اهل سال را از طی آسانها بقیس نیست و اگر  
بر آن دست و پا ندارند باشند باند و چون  
نمائیستماع کند حاضر این بود فیض امانت الله  
نملک علیه ثم یضرب منکیرا مکان که تعبها  
فشیئ بعد ایا الیه در سیر و بعد کلام  
و کتاب ابراهیم است که ذکر آن در این محضر

مکن نباشد

## فصل در بیان

در انوارت سخنان صورت بدیل زمین و آسمان  
معنی صورت و قیامت و وفات است اول از جهه  
است مسد که پیدا که حیاتی دارد و از اهل آسمان  
در زمین که اصحاب ظاهر سنبل و باطن تاویل اند

۵۷  
بر محسوس و مقول خود را می کرده و فیض فی  
الصور قصیع من فی السموات و من  
فی الارض از من شاء الله و امانت این  
کشف عورات در شش مقامات و کسر آری و  
و امانت ایشان باشد اما به سستی خود و نفس  
و بیش خود کنند و تحقیق اینکم رما نند  
من و فوین الله حصب جهنم انهم لها و ایدو  
منبعن نوند و اذ ادفع القول علیهم آخرنا  
لهم و آتیه من الارض تکلیهم ان الناس  
کافوا یا بائنا لا یوفون و وفه دوم است  
اجار ایشان بود بعد از امانت و قیام از خواب  
جهالت ثم یفتح فیبه اخری فاذا هم بیام  
بظننت و این قیام قیامت باشد در دنیا

میست در ششم آنگاه بگویم الغیبه یقیناً  
 پس ثواب و عذاب باشد و گویا باشد  
 که بنیاد آخرت ایشان شده باشد و باشد که  
 کثرت الخطایما آرد و دلت بهشتی باشد  
 باشد که حکمتنا عذبت خطایما که شد  
 البوم حدیث پس مل و دوات بیان سمعی  
 اعبدوا الله لا لشرعیه ولا لرهبیه بل لا  
 اهل لان یعبده و انا اهل لا یعبد  
 پس میست از انتظار قیامت و بیست و ثواب باشد  
 و غیر ایشان از دشت نامه مشوق کنند که هستی  
 ایشان نیستی بوده است ریشی هستی و ذوات  
 ایشان بی ذاتی و بی ذاتی ایشان ذات و صفت  
 ایشان بی صفتی و بی صفتی ایشان صفت پس  
 که

که ظهور حسیزانه است که ایشان آرزای  
 دانسته اند و بوالمن و حقایق نه آنکه ایشان را  
 و حقایق دانسته اند و از ارتجاع عجب ظاهر  
 باطن حقیقت حقایق و ذوات ذوات رسیده  
 پس زمین نه آن زمین بود که درشت اولی  
 زمین دانسته و آسمان نه آن آسمان بود که  
 بوم تبذل الارض غیر الارض و السما  
 و بوزوا لله الواحد القهار

### فصل بیستم

در اشارت سبایا که در روز قیامت حادث شود  
 و خوف خلق بر مصائب اقطاب بغض انوار کلی  
 و در آفرینش انبیا و آما از او استماع می کند  
 و برادران خود را فاضل می کند در وقت غیبت او

و کواکب مبادی فیضان انوار حجب دریند پس  
 چون نور انوار کشف شود کواکب پدید آید  
 فَاِذَا الْكَوَاكِبُ اُنْزِلَتْ و اما مرثیه  
 وَخَفَا لَعْنَهُمْ و هرستیفین چنین بود و در مجمع  
 الثمن و القهر و چون زوال نور نورانی شود  
 نه از ان صفت اثری اند و نه از استغاضه اذی  
 التمر کویات لا یزدن فیها شمساً ولا  
 زهره و این بیان اگر سبب امر حاج و آری در اول  
 در تقصیر تقاضای غیب ملکوت یا دل کانی نهی  
 المفقوش گشته و با هر یکی گفت نف گشته  
 نف ازین برگشته و یسئلونک عن الجنائ  
 فقل یسئلهن و بی تنفایه درها ما حا  
 صفصفا لا یزدن فیها عوجا و لا امثابی

بجا که عبور از آن بحر بواسطه کشتیهای درینند  
 و باطل نجات و استند و لبراقب کواکب تعذر  
 باشد از میان برگیسند و اذی الجناد یخرب  
 بحر و در شب و با لاد آسمان درین بیان شود  
 و حقایق برصافات قیامت ظاهر شود فاذا هم  
 باللسان قهر البرازخ را حجب کشف و روشن  
 پس بر دارند و اذی الجناد یخرب در میان  
 گفت اسرار دارند و یقولهم انهم یسئلون  
 آنها که از مجلس برنج خلاص یابند روی بیارگاه بود  
 فند و نفی فی الضور فاذا هم من الا حداثی  
 و یسئلون سموم و آتای و سردن از بهرام  
 و سبع و انعام بازستانند تا موت اطراف تفصلاً  
 گفته شود یوحدا التهم من الصیل و الناب من

الذَّبَّ وَالْقَرْنَ مِنَ الْكَبْشِ رُكْ رَاكُ هِرْدُ  
 تفاد سبب پاک خلق بود بر صورت کبش الح  
 بیان ثبت و دوزخ میبندند تا برک رُک که نیستی  
 نیستی باشد هستی مطلق که حیوة ابدی بود میان شود  
 و در خسر بصورت استری در حرصات آرد  
 وَجَعِي يَوْمَئِذٍ يَجْهَنَّمُ مَا اَبْلَ مِيَانِ اَوْرَا شَاءَ  
 کسند و تَوْدِي الْحَجْمُ لَمِنْ بَرْنِي و از بزل شَاءَ  
 او جنبه ای آفرین برستی طرد اطلاق باند و  
 عَنْ الضَّادَةِ قَالِ فِي مَسْمُورِهِ ثُمَّ وَجَعِي يَوْمَئِذٍ  
 يَجْهَنَّمُ اِنْ اَكَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَعْنَةُ جَهَنَّمَ عَلَى صَوْرَةِ  
 حَبْلٍ يَبْعِي الْكَفَّ وَامٍ فِي بَدَنِ سَبْعِينَ اَلْفَ  
 اِلَى اَنْ يَطْلُعَ عَلَى الْخَلَائِقِ فَتَشْرُدُ شَرْدَةً لَوْ لَا  
 اَنْ حَبْلَهَا اَللّٰهُ تَعَالٰى لَا حَرَمَ الْعَوَاتِ وَالْاَزْضِ

### نقد و تفسیر

در اشعارت و برای بیست و دوزخ شاعر جوان  
 که بر این برای عالم گفت اندک گشته بیست  
 پنج ظاهر آن حواس خمس است و با طریقت  
 خیال دوم است که یک حدک صورت و یکی  
 حدک معانی چه منکر و عاقله و ذکر از شاعر  
 بستند بل احوال ایشانند و بر نفس که شایسته بود  
 بر عقل را در متابعت براسخو کرده اند افراشته  
 مِنْ اَتَّخَذَ الْجَنَّةَ هَوَاهُ بَرِيءٌ مِنْ شَاعِرِ سَبْعِينَ  
 اَلْفَ اَسِيَابٍ هَاكُنْ اَوْ اَخَذَهُ اَللّٰهُ عَلَى عِلْمٍ شَاءَ  
 عاشقان بود که قَاتِلَانِ مَعْنَى وَاَتَتْهُ الْجَنَّةُ  
 اَلَّذِيْنَ اَتَتْهُ الْجَحْمُ بِي الْمَاوِيهِ پسر سهرابی  
 شاعر بنابر روی اندر ای دوزخ بود آنها سبعت



ابواب لیکل باب بیستم جزء مقنن و اگر عقل  
 که در کن عالم کورت در پیش این شاعر است یکی  
 مطاع باشد و نفس را از برای او منع کند و هر یکی  
 از آن شاعر مطالع آیتی از کتاب آتی در عالم خلقی  
 که در اکس این شعر خاص باشد تقدیم رساند و قبل  
 نیز استماع آیات کلام آتی از عالم ابری نمی کند  
 بخلاف آن توتم که لو کنا لنفع او نفعیل منا  
 کنا فی خطابا لتغیر آن شاعر بشکله بنا  
 در ای مبت باشد و اما اثرش خاف مقام دتبه  
 و تخی النفس عن الموتی فایتن التجنذ من المائده

### فصل تاثیر در شعر

در اشعارت زیاده از نوع در زبان امور در زبان  
 مدی که در التریاحات تنصافا کنا نفاستنا

فالتدبرای است اشارت در ال این است  
 بقت شماره اند و در اندوه روح سیر میکند  
 و مجموع بقت و در اندوه اندوه بود و مبارک  
 امروز در از رخ عالم غلی هم نوزده اند بخت مبارک  
 قوای باقی است سه اصول و چهار عنصر و در  
 مادی قوای حیوانی است و مادی احساس که  
 از آن جمله پنج ظاهر است پنج باطن و در سبکی  
 تحریرت که یکی قوت جذبت و دیگر قوت دفع  
 و محسوس نوزده باشد پس مردم مدام که در سخن  
 دنیا محسوسند ایزد تاثیر آن نوزده کارکنان طوی  
 و نوزده کارکنان غلی اند و اگر از همین ل برگذشت  
 فلا تخالده کما تعیشون بموتون و کما تموتون  
 تبشون پس چون از سخن مجسم رسند ایشان را

لک جسم این دوزخ را پسند که از آثار خلقی  
 یکی از این در دوزخ چنانکه گفته آمد بود  
 باشد مذمت بسیار و علمها شیعه عسکر که  
 بر صراط مستقیم و این مندا صیرا طی مستقیم  
 فاتبقوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن  
 سبیله که زنده با نور هدایت اوست قیامت که  
 مکتوبندین به از استقام رسند و از این نور  
 زبانه طامس باشد حشر الله مثلا رجلا فیه  
 شوكاء مثل کون و رجلا مثل الرجل  
 بسویان مثلا الحمد لله تلک اکثرهم لا  
 یعلمون **فضل شان در جهم**  
 در اشارت بجهنمی است و آنچه در دوزخ باران  
 آن بود آب از حیوة گاه اوصاف نباتات

و حیوانات باشد و جعلنا من الماء کُلَّ شَیْءٍ  
 حیوانی باشد بر اعطای مایه که علوم مردمان  
 انتفاع باشد و لیکن بعضی از آن اجابت بعضی  
 از آن آسود و بعضی غیر آسود و بهترین غیر آسود  
 و شیر داده تربیت اصناف حیوانات است و از آن  
 خاص تر است به نباتات و بعضی حیوانات را  
 از آن بعضی نباشد و خاصه ای بعضی حیوانات  
 بود و در ایام لغویت مانند مادی و طوایف علوم  
 که سبب ارشاد استبدان باشد و از آن نیز بعضی  
 مستعمل و بعضی تغیر و بعضی غیر تغیر و بهترین غیر مستعمل  
 و عمل از شیر خاص تر است چه غده ای بعضی از  
 انواع حیوانات و ثمار بعضی اصناف در  
 احوال موافق جهت امر به و احوال است باشند



چنین می آید که هر یک از اینها را که در این کتاب مذکور است و بجهت  
آنکه بداند قوت حرکت و بطش در او ظهور کرده و بجهت  
آنکه بداند قوت تیز میان نافع و مضار در او فعل آید  
و بعد از این تو نهاری نافع و کار مضار گشت و چون  
مرد است با قدرت اولی سبب که این صفات در او  
شود بر عکس این تربیت پس اول باید که ارادتش در  
ارادات واحد مطلق که موجد کل است مستغرق و شغلی  
شود چنانکه او را هیچ ارادت نماند و مخالف آن را  
در چهره وجود کل نماند و ارادت واحد مطلق است تعالی ذکر  
پس هر چه آید مطابق ارادت او آید و این در هر صفت  
و صاحب این در هر همیشه در صفت بود و لکن ثابت است  
درها و لذت پندار پیدا و این سبب خازن صفت است  
رضوان گویند چه تا ما بنجام نرسد رستم بخت که  
خواجه



چنانچه میگردانند بکنش تمام کوه و کجندی  
 زنده بود تا قوت حرکت و بطش در او ظهور کرد و کجندی  
 متحرک بود تا قوت تمیز میان نافع و ضار در او فصل آمد  
 و بعد از این او تمام نافع و کار مضار گشت و چون  
 عود است با فطرت اولی سبب آنکه آن صفات در او  
 شود برعکس این تربیت پس اولی باید که ارادتش در  
 ارادات واحد مطلق که موجه کل است مستغرق و متغنی  
 شود چنانکه او را هیچ ارادت نباشد و فاعل آن ارادت  
 در چوین وجود کل نافع ارادت واحد مطلق است تا آنکه  
 پس هر چه آید مطابق ارادت او تیره و این در حدیث  
 در صاحب این در حدیث همیشه در بحث بود و آنهاست  
 بنما و لذت پیاشیدن و این سبب غارتن نیست  
 رضوان گویند چه تا ما بنجام نرسد ریم بهشت که  
 شاید

۷۱  
 بناید قوتش و انوارش آید و بعد از این باید که در تنش  
 در قدرت او تعالی متغنی شود تا خود را هیچ قدرت ندارد  
 و این مرتبه را کل خوانند و مشایخ و کمل علی الله هو حقیقه  
 لیس الله بالنع امیر و بعد از این مرتبه باید که علمش در علم او  
 متغنی شود تا خود را هیچ نداند و این مرتبه را هم خوانند و شایسته  
 فاشیما و بعد از این باید که در وجود او متغنی شود تا خود را  
 خود هیچ نباشد و این تمام اهل حدیث از اولی که الذین انعم الله  
 علیهم و اگر ساکن این طریق سپرد و در حبس ارادت خود در  
 ارادت او بر او متغنی و فاعل حق اقتضای کند و لو انبع  
 انحو احوالهم لفسدت السموات والارض ومن فیها  
 پس از اینها در خود منحوس شود و حیل بینهم و بین ما نیست  
 و در خط فضا تباه اند اقین انبع و خیر انزل الله کلماته  
 نیز از او را مبادیه ساخته تا با افعال و سبب ارادی کل مقید

در سزای کرده و مراوی صفت مایک است و این سیب قدیم  
 از دیر اما نگه خوانند و باز در هر ترک بر که خندان باشد  
 و این بجا که متن ذال الذی یخبر که زیر بنیاد و باز از  
 نسیم و که بران است و متن همین الله قباله بین مکرم  
 و باز از در بر و شد و که است اولیک یلبسهم الله و علیهم  
 اللاغیون تا اینجا که آغاز قدرت و علم و وجود طایفه اول  
 اقتضای قدرت ناشناختنی و علم ذاتی و پس جاد وانی کند  
 و ذلک هو القود العظیم استبداد بیغوم با بن صفا  
 اقتضای غریب ناشناختنی و جلگی رشتی بیکی کند و ذلک  
 الخیر العظیم فصل جدید در اشارت  
 به درخت طوبی و درخت زقوم و علم و قدرت و لوازم که بیاد  
 ایجاد احاطه خلق و امر صفت مختلف است و خدا یقانی  
 در هر یکی از این اعتبارات مختلف که نسبت به معقول خلق باشد

در غایب و خود و غایب و کسیتی با علم آورد و اگر تصور سزای  
 معقول یا کس سس کنیم انصورت از آن روی که تصور کردیم  
 معلوم است و این عالم بشیم و این از روی که ایجاد شود و این  
 متعده و آثار و ابرقن قدر بشیم و از آن روی که با او بشیم  
 شد مراد است و ما نیز از آن بشیم پس معلوم و متعده و این  
 و هر سبکی باشد و این صورت علم و قدرت و ادوات هر متعده  
 شود و چنین حکمی موجود است نسبت به علم و قدرت و ادوات  
 خدا و این بین حکم و ادوات پس بر هر صفت ادا شده که در  
 بود و کسی که علم عالم بود و قدرت او تا در ادواتش مرید  
 چنانکه در عالم بی نیست گفتیم و چنانکه در خبر آمد است که  
 سمع الله یسمع به و یقرن الذی یخبر به یخبر من  
 اطمینه فیما امرتک و انشده عما یسئلک اخیالک مثل  
 حالا لا یجوز و کس مثل یسئله پس مرید اراده و ادوات

تغی که یسر و هم در حال موجود باشد می تواند در حد اشیا  
یکی بود و اینی مثال درخت طوبی است در بهشت که هر چه  
مستیمان آرزو کنند آرزوی ایشان در آنجا واقع گردد  
درخت طوبی حاصل می شود و در پیش ایشان حاضر باشد طوبی  
لهم و حقن مآب و باز در این حال که اگر این صفت  
افضا نمیکند عجب بر کسی نمی آید از آگاهی و خداست  
که انظلموا الى ظلم ذی ثلاث شعب لا ظلم  
ولا یغنی من اللهب پس بجای درخت طوبی ایستاده  
و قوم باشد آنها تبخرو متخرج فی اصل الجحیم ظلمها  
کافه رؤس الشیاطین طبع شده اند و در جهنم است  
که سبب اینست درخت باشد و رؤس الشیاطین ابو اهره  
این الشیطان تجریم من ابی آدم مجرمی الدیم فی الدنیا  
در رؤس ایشان سیاهی ابو اهره نفس پس سیاهی ابو اهره  
مجدد

سبب اینست آن درخت و نشانی اصل مادی فضل  
نورانی هم در آنست که بر زمین چون دیده بصیرت  
در درختن کحل تو بین گشت و در شود و از چشم دارد بر سلا کعبه  
بر او کفن قاعد شود که و کذا لک یحیی ابرهیم ملکوت  
التوایب و الارض و لیکون فی التوایب و اردو خشت  
خشت اگر اندر درخت طوبی می کشند و در یک کف ذره انداخته  
کاینات خویش ابو اهره نور خلی عبود میدهند و می کشند  
و لا مال خیا که گفته آمد بر کسی در سبکترین صورتی از صورتها  
تشکل شوند مانند آنچه در قصه مریم آمده است که فضل الله  
تکبر ایوب و چون تنوع از آن مشاهده فرمایند از  
از عالم وحدت که تنقضی از دراج ذات و صورت باشد  
با یکدیگر وجهی که تنقضی است و در صورت سبب و پس  
یکی از آن صور که سبب یکی از حوران بهشت بود باشد







۷۸  
 که خندان را از بزرگ شایانها لطیفترین و از سیر  
 همیشه این تفارست بسیار است و در خبر است که خور  
 علی یوم الخندق نوازی عمل الثقلین بر او بود  
 و ایها ثواب کسانیت که بکلمه آنجانی خودی خود را در راه  
 و قوی کلی تر بر خودی بقتل الرجل بی سبیل الله  
 بالای بر خدا بها عقاب کانی است که بکلمه این جهانی خود  
 بر نفس خود زیان کند الذین حشرنا افسهم و آنها که  
 اعمال ایشان با ثواب همه است اهل فوز البرزخ و الا انکم  
 نفسنا انجی لهم من قرة اهلین این نراست قال عتی  
 راف و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر  
 و بنا و آخرت بر مرد خدا مرمت الدنیا حرام علی  
 الاخر و الاخر حرام علی اهل الدنیا و اما حرام علی  
 اهل الله سبحانه بکلمه البرزخ عما یضمون حسب الامر <sup>مستطاب</sup>

این حدیث از امام  
 علی علیه السلام است  
 و در خبر است که  
 خور علی یوم الخندق  
 نوازی عمل الثقلین  
 بر او بود  
 و ایها ثواب کسانیت  
 که بکلمه آنجانی  
 خودی خود را در راه  
 و قوی کلی تر بر  
 خودی بقتل الرجل  
 بی سبیل الله  
 بالای بر خدا بها  
 عقاب کانی است  
 که بکلمه این جهانی  
 خود بر نفس خود  
 زیان کند  
 الذین حشرنا افسهم  
 و آنها که  
 اعمال ایشان  
 با ثواب همه است  
 اهل فوز البرزخ  
 و الا انکم  
 نفسنا انجی لهم  
 من قرة اهلین  
 این نراست  
 قال عتی  
 راف و لا اذن  
 سمعت و لا خطر  
 علی قلب بشر  
 و بنا و آخرت  
 بر مرد خدا  
 مرمت الدنیا  
 حرام علی  
 الاخر و الاخر  
 حرام علی اهل  
 الدنیا و اما  
 حرام علی  
 اهل الله  
 سبحانه بکلمه  
 البرزخ عما  
 یضمون  
 حسب الامر

995

995